

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه

و امين و حيه ابى القاسم محمد(ص)

بحث ما در موضوع «شفاعت در قرآن» است و برای تبیین و ادامه این بحث، ایراد بعضی از مقدمات ضروری است. یکی از مقدمات که به شرح آن پرداختم، «اذن الهی» و معانی آن در قرآن است. چند آیه را در جلسات گذشته توضیح دادم. اما برای اثبات آن معنایی که برای «اذن» گفتم، باید به آیات دیگر هم استناد کنیم و آنها را هم بیان نماییم.

در آیه ۳۸ سوره رعد کلمه «اذن» آمده، و همچنین عین آن در آیه ۷۴ سوره مؤمن (غافر) نیز مذکور است. از چند آیه قبل از آیه مورد نظر شروع می‌کنیم. این گروه آیات، «جنت» و «نار» را توضیح می‌دهد تا برسد به «اذن الهی».

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ» (رعد ۳۵). مثال و نمونه بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، مثل باغی است که از زیر

آن نهرهای آب جاری است. دو معنا برای «تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» متصور است. یکی اینکه قناتهایی که از زیر باغها جاری است، دیگر اینکه نهرهای آبی که از زیر درختان باغها جاری است. پس این مَثَل است، یعنی شما اینجا باغ را می بینید، درختان را می بینید، برایتان قابل تجسمند، پس بهشت و باغی که در آن دنیا به «مَقُون»، به پرهیزگاران وعده داده شده است، مثل این باغ است. یعنی تعبیر و تشبیه معقولی که ما نمی بینیم به محسوسی که الآن می بینیم. این محسوس الآن جلو چشم ماست و ما آن را می بینیم. این باغ و درختان و زیباییها برای ما روشن است.

تفاوت آن باغ با باغهایی که ما در این دنیا می بینیم، در دو چیز است. دو چیز در آن باغ دائمی است. یکی «أُكْلُهَا» و دیگری «ظِلُّهَا». لفظ «دَائِمٌ» هم مربوط است به «أُكْلُهَا» و هم به «ظِلُّهَا». یعنی هم خوراکی هایش دائمی است و هم سایه اش. پاییز و زمستان ندارد، برگ ریزان ندارد، میوه هایش دائمی است، سایه اش هم دائمی است. «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا»، این وعده ای که داده شده است، پایان و نتیجه کار کسانی است که پرهیز پیشه ساخته اند. «وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ»، اما پایان کار کافران آتش است. یعنی اگر انسان در همین اعمال دنیا کارهایش مبتنی بر پرهیزگاری نباشد، و از هر نقطه ضعفی در کارهایش که منجر به فعل حرام شود پرهیز نکند، دچار گناه شده، پس کافر است و عاقبت کارش آتش است! «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (آل عمران ۲۲)، همین جاست! یعنی آتش، نتایج اعمال را

می‌سوزاند و به «عقبی» و نتیجه کار که رسید، می‌بیند که دستش خالی است و چیزی ندارد!

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (رعد ۳۶)، ای پیامبر! کسانی که پیش از تو به آنها کتاب دادیم، یعنی اهل کتابند و کتاب خودشان را خوب درک کرده‌اند و به آن عمل نموده‌اند و اهل تقوی و پرهیز هستند، چه یهودی باشند و چه نصرانی، از اینکه اکنون این کتاب بر تو نازل می‌شود، خوشحالند!

در این آیات مسائل اخلاقی بزرگی هست! اهل ایمان از توسعه فرهنگ، توسعه اخلاق، توسعه تقوی، توسعه ایمان، خوشحال می‌شوند، حالا هر کسی که باعث این توسعه بشود! متأسفانه این صفت به ندرت در میان مسلمانها هست که از اینکه کار خیری را کس دیگری انجام بدهد، خوشحال شوند! حتی می‌گویند: نه! آن کار که خوب نیست، این کاری را که ما انجام می‌دهیم، خوب است! مثلاً یکی دارد مسجد می‌سازد، دیگری مدرسه. هر دو دارند کار خیر انجام می‌دهند، پس هر دو باید خوشحال باشند. اما این یکی آن دیگری را تخطئه می‌کند که مدرسه‌سازی به درد نمی‌خورد! اصلاً خدا کجا گفته باید مدرسه بسازید؟! گفته: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه ۱۸)، پس باید مسجد ساخت! آن یکی هم می‌گوید: این همه مسجد توی شهر به چه درد می‌خورد؟! اصلاً کار بی‌خودی است! این کاری که من می‌کنم، خوب است! به سطح جامعه نگاه کنید! همین‌طور کارهای خیر همدیگر را تخطئه

می‌کنیم! هر کسی می‌گوید: کاری که من می‌کنم، خوب است! ولی قرآن می‌گوید: ای پیامبر! آن کسانی که پیش از تو اهل کتاب و تقوی و پرهیز بودند، از اینکه دین توسعه پیدا کند و تو بیایی و دین آنها را تکمیل کنی، خوشحال می‌شوند! «يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»، شادمانی می‌کنند!

من این مسائل را بیش از این توضیح نمی‌دهم! خودتان مطلب را بگیرید و اجرائیش کنید. یعنی اگر این صفات در ما هست، باید حذفشان کنیم و این‌طور عمل نکنیم که هر کسی بگوید: کاری که من می‌کنم از همه کارهایی که دیگران می‌کنند، بهتر است! متأسفانه این صفت در بین ما خیلی ساری است!

«وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» (رعد ۳۶)، گروه‌هایی هستند که بعضی از کتاب را انکار می‌کنند، یعنی به بعضی از آن عمل می‌کنند. منظور قرآن این است که ما ایمان آورندگان به کتاب این‌طور نباشیم! بعضی را بگیریم و بعضی را رها کنیم! متأسفانه این هم چیزی است که الآن در بین مسلمانها شایع است! یعنی هر گروه، یا هر کشور، یا هر مذهبی از مسلمانها، به بخشی از کتاب عمل می‌کند و به آن ایمان دارد و بخش دیگر را قبول ندارد! و شاید بحث ناسخ و منسوخ که در تفسیر مطرح شد، از همین جا ناشی شده باشد که می‌خواستند بگویند: این آیه را رها کن و به آن آیه عمل کن! حالا این آیه را کنار بگذاریم، با آن آیه کار کنیم!

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ» (رعد ۳۶)، ای پیامبر! بگو که

به من فرمان داده شده است که خدا را بپرستم و به او شریک نیاورم. خیلی از صفات غیر انسانی و ضد اخلاقی ما در عبادت ایجاد شرک می‌کند! توجه داشته باشید که یک نوع شرک در توحید داریم و یک نوع شرک در عبادت. غالب مردم تا آنجایی که تاریخ بشریت نشان می‌دهد، شرک در توحید نداشته‌اند. یعنی همه اقوام و انسانها خدایی را به عنوان خدای واحد قبول داشته‌اند. پس همه، خدا را به یگانگی قبول دارند. اما انسانها در عبادت مشرک می‌شوند! یعنی بت می‌ساخته و می‌گفته: ای بت! تو واسطه من با خدا باش! «هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (یونس ۱۸)، این بتها میانجی و واسطه ما و خدا هستند! بناءبراین این دسته از مشرکین خدا را قبول دارند، اما در عبادت مشرک می‌شوند. می‌خواهند خدا را بپرستند، اما یک چیز دیگر را هم در کنارش می‌پرستند! «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكُ بِهِ»، ای پیامبر! بگو به من فرمان داده شده است که خدا را پرستش کنم و کسی و چیزی را شریک او نسازم. یعنی من خدا را قبول دارم، شما هم قبول دارید، ولی شما در عبادت مشرک شده‌اید! آمده‌اید خانه کعبه را پر از بت کرده‌اید و «من دون الله»، به غیر از خدا را هم می‌پرستید! ولی به من فرمان داده شده است که فقط خدای واحد را بپرستم!

«إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَاب» (رعد ۳۶)، من به سوی آن خدای یکتا می‌خوانم، دعوت من به سوی اوست. باید همه ما روی این آیات دقت کنیم! ببینید دعوت انبیاء فقط به سوی خدا است، نه به سوی

چیز دیگری! فقط پرستش خدا و نه چیز دیگری! فقط عبادت خدا و نه چیز دیگری! می‌گوید: «إِلَيْهِ أَدْعُو»، اصلاً من برنامه‌ام این است که به سوی خدا بخوانم! یعنی بگویم شما این شفعا و واسطه‌ها و بتها را بریزید دور! بیاید فقط خدا را مستقیماً پرستید! عبادت فقط برای خدا! حالا همه بیاییم عبادتهای خود را بررسی کنیم و ببینیم کدامش فقط برای خدا است و کدامش فقط برای او نیست! جدایشان کنیم و آنها را که فقط برای خدا نیست، کنار بگذاریم و دور بریزیم! و بیاییم فقط در راستای دعوت پیامبر قرار بگیریم. چرا؟! برای اینکه «وَالَيْهِ مَآبٌ»، بازگشت به سوی اوست. «مَآبٌ» هم اسم زمان است و هم اسم مکان، یعنی زمان بازگشت و مکان بازگشت، اوست! بناءً بر این فقط باید خدا را در نظر گرفت و پرستید.

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا هُكْمًا عَرَبِيًّا» (رعد ۳۷)، ما به همین جهت این حکم را به زبان عربی نازل کردیم.<sup>۱</sup> چرا به زبان عربی؟! هم به جهت ساختار زبان عربی و هم به جهت اینکه معجز این بود که قرآن در سرزمینی که فاقد تمدن بشری است، نازل شود، قرآن به زبان عربی است. در شبه جزیره عربستان تنها ساختمان سنگی همین خانه کعبه بود! هیچ چیز دیگر نبود! همه خانه‌ها از چوب و برگ خرما و حصیر و چادرهایی از پشم گوسفند و شتر بود! آری! مردمان عربستان این‌طور زندگی می‌کردند! در حالیکه روم شرقی، انتاکیه، اسکندریه،

<sup>۱</sup> البته در اینکه چرا قرآن به زبان عربی است، بحث خیلی مفصل است و من فقط به طور خلاصه اندکی توضیح می‌دهم.

ایران و لبنان مراکز تمدن بودند! شما بروید در لبنان تمدن فنیقی‌ها را ببینید که چه عظمتی داشته! در تخت جمشید تمدن ایرانیها را ببینید که چه عظمتی داشته! در روم و آتن عظمت تمدن را ببینید! اما پیامبر اسلام باید از جایی ظهور کند که هیچ تمدنی نباشد و عالیت‌ترین و بزرگ‌ترین و بهترین مکتب هدایتی و اخلاقی بشر را ایجاد نماید! این مهم است!

اگر با زبانهای دیگر دنیا آشنا باشید و زبان عربی را با آنها مقایسه کنید، می‌بینید که استحکام زبان عربی را ندارند، یعنی آن چیزی را که خدا می‌خواهد تفهیم کند، اگر بخواهد خارج از این لغت تفهیم کند، کلمات بیشتری نیاز دارد. مثلاً برای یک لغت «تقوی»، ممکن است نیاز به یک سطر باشد که معنا را برساند، و اگر اینگونه بود قرآن خیلی حجیم می‌شد. تازه این لحن و صوت را هم پیدا نمی‌کرد. البته اینها ظواهر امر است و در باطنش مسائل دیگری هم هست که از حوصله بحث ما خارج است.

«وَلَمَّا أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ» (رعد ۳۷).<sup>۲</sup> خطاب به شخص شخیص پیامبر است! ای پیامبر! هر گاه تو از خواهشها و هواهای نفسانی مردم تبعیت کنی، بعد از اینکه علم برای تو آمد و دانستی، دیگر خداوند نه دوست دوست و نه نگهدار و حافظ تو! ببینید خدا حداقل باید برای پیامبر اسلام به

<sup>۲</sup> خوب دقت کنید! این آیات باید در ذهن‌تان باشد تا ما بتوانیم آن مسأله اساسی را اثبات کنیم.

جهت پیامبریش حریمی رها کند! او که اینقدر زحمت می کشد، دعوت می کند، شکنجه می شود، گرسنگی می خورد، شعب ابی طالب را تحمل می کند، در آنجا ابی طالب را از دست می دهد، خدیجه را از دست می دهد، خوب به جهت اینها همه رنج و زحمت در راه هدایت مردم، بالآخره خدا هم باید برای او حریم را رها کند و بگوید: حالا اگر یک نارسایی هم در دعوت بود، طوری نیست! چون خیلی زحمت کشیدی، طوری نیست! اما خطاب به پیامبر این است که ای پیامبر! هر گاه تو از خواهشها و هواهای نفسانی مردم تبعیت کنی بعد از اینکه علم برای تو آمد و دانستی، دیگر خداوند نه دوست توست و نه نگهدار و حافظ تو!

و این نقطهٔ ضعفی است که در مسلمانها بعد از پیامبر بوده است! یعنی بعد از اینکه علم آمد و بعد از اینکه کتاب و هدایت آمد و صراط مستقیم روشن شد، هنوز ما تابع هواهای نفسانی خودمان و روشها و اندیشه‌های ناپسند دیگران هستیم! یعنی هر چه دل من بخواهد، آن دین است! و دین باید همان را توجیه و تایید کند! اگر من می خواهم ربا بخورم، دین باید رباخواری را توجیه کند! چطور توجیه کند؟! بگوید: خیلی خوب! حالا اگر شما چاره‌یی ندارید، طوری نیست! پس «فَأَذِنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بقره ۲۷۹) چه می شود؟! رباخوارها! اعلام جنگ بدهید با خدا و رسول! پس این آیه هیچ! یا مثلاً می گوئیم: رشوه حرام است، اما حالا اگر گیر کردی و مضطر شدی، طوری نیست! استدلال هم می کنیم به آیهٔ «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

وَلَا عَادَ» (بقره ۱۷۳)، خدا هم می گوید که اگر کسی مُضطَّر شد، بدون اینکه نیت تجاوز و عدوان داشته باشد، طوری نیست! و اینگونه راه را باز می کنیم! آری! این دین خوب است! دینی که توجیه گر هواهای نفسانی ما باشد خوب است! همه هم آن را قبول داریم! اما اگر آمدیم دین حقیقی و واقعی را مطرح کردیم، همه با آن مخالف هستیم! علت اینکه اهل کتاب، یهود و نصاری، آمدند در برابر رسول خدا ایستادند، برای این بود که آنها دینشان را مطابق هواهای نفسانی و خواهشهای دل خودشان ساخته بودند و پیامبر آمد آن باورها را دور ریخت! گفت: اینها اصلاً غلط است! اینها دین نیست! دین اصلاً ضد هوی<sup>۱</sup> پرستی است! حالا تمام این کارهایی که در قرآن نیست، و پیامبر هم انجام نداده، و ما به عنوان دین انجام می دهیم، اگر شما بیایید و بگویید که اینها از دین نیست! انجام ندهید! به جای اینکه بپذیرند، شما را متهم به بی دینی می کنند!

آری! برای پیامبر دستور آمد که: ای پیامبر! اگر تو بخواهی تابع هواهای نفسانی و خواهشهای دل آنها باشی، بعد از اینکه علم برای تو آمد، و راه برای تو مشخص شد! «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ»، دیگر خداوند نه دوست توست و نه نگهدار و حافظ تو! دیگر هیچ بهره مندی از جانب خدا نخواهی داشت! خدا دیگر حافظ و نگهدار تو هم که پیامبر خدا هستی، نیست! از خط خارج شدی!

حالا تفاوت ما را با پیامبر ببینید! ما در مقابل این آیات چه می خواهیم بگوییم؟! انگار ما خود را خیلی بزرگ تر و عظیم تر از

پیامبر اسلام می‌دانیم! خیلی خود را فرشته می‌دانیم! خیلی مَلِک می‌دانیم! خدا می‌گوید: اصلاً دیگر خدا ولی تو نیست! وقتی خدا ولی من نباشد، دیگر امام معصوم می‌تواند ولی من باشد؟! پیامبر می‌تواند ولی من باشد؟! وقتی خدا حذف شد، آن وقت ما انتظار داریم که امام معصوم که مطیع امر خداست، خلاف امر خدا عمل کند؟! خدا می‌گوید: مگر من نگفتم ولی آنها نیستیم! حالا تو آمده‌ای می‌گویی: ولیش باش! یعنی تو به من دستور می‌دهی؟! آیا می‌شود امام معصوم به خدا دستور دهد که این گناهکارها، این معصیت‌کارها، اینهایی که پرهیزگاری نکردند، اینهایی که خارج از دین و تابع خواهشهای نفسانی خودشان بودند، اینها را ببخشید؟! خدا می‌گوید: من به پیغمبرم می‌گویم که از جانب خدا دیگر برای تو حافظ و نگهدارنده‌یی نیست! به پیغمبرم این را گفتم! آنها که دیگر هیچ! آنها هم می‌خواستند تابع پیامبر و راه خدا شوند تا از ولایت و وقایت من بهره‌مند شوند!

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» (رعد ۳۸)، و هر

آینه ما پیش از تو نیز رسولانی را فرستادیم و آنها هم همسرانی داشتند و فرزندان. این هم یکی از مسائل مهم دعوت انبیاء است که خود را از نظر نیازهای مادی در ردیف و همانند انسانهای دیگر قرار می‌دهند. زیرا همیشه بشر می‌خواهد که نبی و رسول و معصوم، کسانی مافوق انسان باشند! فرشته باشند! یا بتوانند کارهای خارق‌العاده انجام دهند! اما خداوند می‌گوید: نه! این در

سنت ما نیست! همان انبیائی که پیش از تو هم آمدند، و این یهود و نصاری مدعی هستند که تابع آنها هستند، آنها هم زن داشتند، آنها هم بچه داشتند، آنها هم غذاء می خوردند، آنها هم راه می رفتند، آنها هم حرف می زدند. پس این خواست، خواست غیر معقولی است که می گویند که اگر راست می گویی «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَفِيقِكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ» (اسراء ۹۳)، ما ایمان نمی آوریم به تو تا اینکه ببینیم که به آسمان می روی و بعد با یک کتاب در زیر بغل برمی گردی، آن وقت آن کتاب را ما از تو می گیریم و می خوانیم تا ببینیم چه چیزی داخل آن نوشته شده! آن وقت ایمان می آوریم!

آیا ما این خواست‌ها را نداریم؟! آری! همه ما این خواست‌ها را داریم! اصلاً امام معصوم چرا معصوم است؟! برای اینکه سعی کرده است، هم با علم اکتسابی و هم با علم لدنی<sup>۳</sup>، خود را از گناه دور بدارد. آنها، از یک طرف، چون فرزندان امام هستند، و از طرف دیگر، چون علم را از پیامبر کسب می کردند، کوشش می کردند گناه نکنند. تمام توان و سعی خودشان را بکار می بردند، تماماً جان

<sup>۳</sup> آقای ری شهری هم این مطلب را در شبکه چهار سیما توضیح می دادند که عصمت دو نوع است، یکی عصمت اکتسابی و دیگری عصمت لدنی. در هر حال من خوشحال هستم که این مسائل کم کم دارد جا می افتد که اصلاً علماء جرأت کنند - نه اینکه نمی دانستند، جرأت نمی کردند! - به مردم بگویند که عصمت چیست؟ کم کم مردم رشد فکری پیدا کرده‌اند و تحمل پذیرش این مسائل را دارند.

خویش را در این راه می گذاشتند که از راه صراط مستقیم الهی خارج نشوند، و مطیع امر مولای خود باشند. آری! مطیع امر «مولی» باشند! یعنی مطیع امر «خدا» باشند!

آیا ما امامها را اینگونه می بینیم؟! متأسفانه در نظر ما امام کسی است که معجز دارد! و کسی نیست که برای آوردن و دعوت کردن مردم به دین خدا کوشش کرده است! کسی نیست که جانش را در این راه از دست داده! کسی است که می تواند، و خوبی او هم این است که مریض شفاء دهد! حتی مقبره او هم مریض شفاء می دهد!!! در نظر ما امام و معصوم باید اینگونه باشد! ما اصلاً نمی خواهیم بدانیم فکر و اندیشه معصوم چه بوده؟! ما به عنوان شیعه، از اندیشه حضرت رضا چه می دانیم؟! تفکر او چه بوده؟ دید آن حضرت نسبت به جامعه چه بوده؟ نسبت به قدرت سیاسی چه بوده؟ نسبت به مردم و فرهنگ مردم و اینکه مردم چگونه باید رشد کنند، و حکومت بر آنها چگونه باید باشد، چه بوده؟ آیا اینها را می دانیم؟! اصلاً نمی دانیم! نه از حضرت صادق می دانیم! نه از حضرت باقر می دانیم! اصلاً ما به عنوان شیعه نمی دانیم که این امامها در عصر چه سلاطینی از بنی امیه و بنی عباس زندگی می کرده اند؟! دانستن اینها مهم است!

چرا بعد از شهادت ابی عبدالله الحسین در کربلاء، دیگر بنی امیه نتوانستند به خاندان عصمت و طهارت فشار بیاورند؟! چه اتفاقی افتاد؟! چه کسانی این مسائل را روی منبرها توضیح

می دهند که ما امامها را بشناسیم؟! چه می شود که در آن جو خفقان و نظام دیکتاتوری بنی امیه، شهادت اباعبدالله الحسین یک دفعه فضاء سیاسی جامعه را باز می کند؟! اگر آن شهادت نبود، اصلاً چیزی از مکتب اسلام نمی ماند! بعد از آن بود که بنی امیه شکست خورد و نفوذ سیاسیش را از دست داد. حتی افراد خونخوار بنی امیه کشته می شوند! گروههای مخالف و معارض پیدا شدند! متأسفانه این مطالب را نمی گویند! آیا تمام زندگی اباعبدالله الحسین در این چند ساعت روز عاشورا آغاز و ختم می شود؟! اول و آخرش همین بود؟! من بیش از نیم قرن است که همین حرفهای معمول را روی منابر شنیده و می شنوم! جز چند مورد نادر! خطبه هایی که حضرت زینب در کربلاء، در کوفه، در شام ایراد کرد، چه می شود؟! تازه آیا زندگی حضرت زینب به همان خطبه شام تمام می شود؟! زینب کجا رفت؟! تعقیب نمی کنیم! چند سال بعد از آن وقایع زنده بود؟! تعقیب نمی کنیم! در کجا فوت کرد؟! تعقیب نمی کنیم! آیا کلاس درس و بحثی نداشت؟! آیا زنانی در مکتب زینب تربیت نشدند؟! اگر شدند که بودند؟! آیا ما فکر می کنیم که مکتب تشیع همین طور بدست ما رسیده؟! علماء بزرگ شیعه که در اوج اختناق و خفقان بنی عباس در شهر بغداد و حله و نجف بودند و کار می کردند و کتاب می نوشتند، چرا می توانستند کار کنند؟! چرا می توانستند حوزه و شاگرد داشته باشند؟! این امکان در اثر چه چیزی بود؟! چه اتفاقی افتاده بود؟ بروید و خط را از زندانی شدن امام موسی کاظم و

تأثیرات آن بگیرید! زندان رفتنها بی تأثیر نبود! شیخ طوسی در عهد کیست؟! علامه حلی در عهد کیست؟! اینها زیر چکمه‌های بنی‌عباس دارند کتاب می‌نویسند، حوزه دارند، دارند تربیت می‌کنند، دارند از شیعه صحبت می‌کنند، حدیث جمع می‌کنند، روایت جمع می‌کنند! چرا ما به این مسائل توجهی نمی‌کنیم! چرا؟! چرا دنبال خط فکری ائمه نیستیم؟! ما اگر خیلی لطف در حق ائمه داشته باشیم، برای امام زین‌العابدین یک ذکر مصیبتی از مظلومیت او و بیمار بودنش می‌کنیم. آیا بیمار بودن برای امام افتخار است؟! حُسن و اجر دارد؟! ببینید در حال بیماری چه کرد؟! در همین جا هم ائمه را رها می‌کنیم! دیگر از حضرت باقر، صادق، کاظم، رضا و بقیه ائمه هیچ خبری نیست! دیگر هیچ اسمی نیست! چه کسی از آنها صحبت می‌کند؟! چه کسی شرح حالشان را می‌گوید؟! اینها را باید روی منبرها بگویند!

اینها توضیحاتی بود برای «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ» و «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً».

اکنون می‌رسیم به بخش مورد نظر که در آیه از اذن الهی سخن رفته است: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (رعد ۳۸). و هیچ رسولی حق ندارد آیه‌ی بی‌آورد مگر به اذن خدا. «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» (رعد ۳۸)، و هر مهلتی ثبت شده است. یعنی هر چیزی در نظام عالم دارای اجل است. «اجل مسمی» یعنی مهلتی که ثبت شده، نامیده شده، و در دفتر ثبت شده است. «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»، یعنی ما

برای هر چیزی مهلتی مقرر و ثبت شده داریم، و بالآخره این مهلت تمام می‌شود. بناءبراین یکی از نکاتی که قرآن دعوت می‌کند که ما دقت کنیم، همین است که بشر اول خودش را و بعد پدیده‌های دیگر را جاودانه نداند.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «كُنْ لِدُنْيَاكَ كَانِكًا تَعِيشُ اَبَدًا، وَ كُنْ لِاٰخِرَتِكَ كَانِكًا تَمُوتُ عَدًّا»، برای دنیا طوری زندگی کن مثل اینکه می‌خواهی همیشه در دنیا بمانی، و برای آخرت طوری آماده باش که گویا فردا می‌میری. برای دنیا طوری زندگی کن مثل اینکه می‌خواهی همیشه در دنیا بمانی، یعنی محکم کاری! یعنی آن چیزی را که می‌سازی و تولید می‌کنی باید تا آخر دنیا باشد! باید با این استحکام بسازی! و برای آخرت طوری آماده باش که گویا فردا می‌میری، یعنی علاقه و دلبستگی تو به همان چیزی که به آن محکمی ساخته‌ای به اندازه‌ی بی باشد که گویا فردا می‌خواهی بمیری! آیا شیعه همین طورند؟! همین یک کلام امیرالمؤمنین را به عنوان شیعه او بگیریم و زندگیمان را روی این پایه بیاوریم که ما فردا می‌خواهیم بمیریم، چکار کرده‌ایم؟! آیا آماده‌ایم؟! زندگیمان صاف است؟! زندگیمان پاک و پاکیزه است؟! تقوی در اوج است؟! گناهی مرتکب نشده‌ایم؟! از خدا مغفرت خواسته‌ایم؟! توبه کرده‌ایم؟! گذشته را اصلاح کرده‌ایم!؟

بناءبراین پاسخ کسانی که آیه از خودشان درمی‌آورند، یعنی آیات تحریف شده تورات و انجیل را درمی‌آوردند، یا اینکه از پیامبر

می خواستند که بر اساس دل خود آنها آیه بیاورد، این است که: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»، پیامبر حق ندارد آیه‌یی از پیش خودش بیاورد. اما ما این حق را برای خود قائلیم! تمام این چیزهایی را که به دین نسبت می‌دهیم و از دین نیست، یعنی آیه برای او نازل کرده‌ایم! از پیش خودمان آیه ساخته‌ایم و گفته‌ایم: طبق این آیه که من فکر می‌کنم، این از دین است! مثلاً: چهارشنبه عیادت مریض نرویم، از دین است! کجای قرآن است؟! کجا پیامبر گفته؟! فلان ساعت، ساعت خوبی است برای ازدواج یا برای سفر! کجای قرآن هست؟! آری! ما اینها را از دین می‌دانیم! ما این آیات را نازل می‌کنیم! چیزهای دینی ما اینهاست! آیه نازل می‌کنیم که عدد سیزده نحس است! آری! هزارها از این آیات را نازل می‌کنیم! در حالیکه خداوند می‌گوید: پیامبر من هم مجاز نیست جز آنچه که من بر او وحی می‌کنم بگوید! حال آیا پیامبر مجاز است کاری جز آنچه که بر او وحی شده، به عنوان دین، انجام بدهد؟! حتماً مجاز نیست! اذن این کار را ندارد!

بحث را گم نکنید! در معنای «اذن الهی» هستیم و می‌خواهیم ثابت کنیم چگونه این اذن متحقق می‌گردد و جامه عمل می‌پوشد. خوب می‌رویم سراغ آیه ۷۸ سوره غافر (مؤمن): از چند آیه قبلش می‌خوانم. اینجا هم مثل آیات سوره رعد، از دو گروه، از بهشت و جهنم، شروع می‌کند. «ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ» (غافر، ۷۳)،

سپس از مشرکان پرسیده می‌شود، آن چیزها و کسانی<sup>۴</sup> که شما شریک خدا قرار می‌دادید، کجایند؟! بیاوریدشان! خیلی سؤال و درخواست سختی است! ما چیزهای مقدسی را هم شریک خدا قرار داده‌ایم! آن وقت، مثلاً، ما در آنجا دست پیامبر اسلام را می‌گیریم و می‌گوییم: ما این پیامبر را شریک تو قرار داده‌ایم! پیامبر می‌گوید: کجا؟! کجا مرا شریک قرار دادی؟! جواب می‌دهیم: همان جا! همان جا کنار قبرستان بقیع که به دور از چشمان پلیس عربستان، مخفیانه رفتیم و از خاک آنجا برداشتم و آوردم! آری! پیامبر را شریک خدا قرار داده‌ایم! حال چه اتفاقی می‌افتد؟! دیگر این پیامبر می‌تواند دست ما را به عنوان امت بگیرد و بگوید بروید در بهشت؟! آیا جنایت و خیانتی بزرگتر از این در حق آن پیامبر می‌تواند اتفاق بیفتد که ما در عبادت، پیامبر خدا را شریک خود خدا قرار بدهیم؟! دینداری و اخلاق پیدا کردن، و در راه خدا رفتن، به این سادگی‌ها که ما فکر می‌کنیم، نیست! مثل همه کارهای دیگری که بزرگ است و زحمت دارد، این کار هم به اندازه‌ی که برایش زحمت می‌کشیم، بزرگ می‌شود و عظمت پیدا می‌کند.

«مَنْ دُونِ اللَّهِ» (غافر ۷۴)، غیر از خدا. غیر از خدایان، آنهایی را که

<sup>۴</sup> «ما» یا «من» موصوله در عربی هم جمع است و هم مفرد. هم به «ذَوَالْعُقُول» یعنی صاحبان عقل، به انسان، اطلاق می‌شود، هم به غیر «ذَوَالْعُقُول». مثلاً «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» یا «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»، انسانها را هم در برمی‌گیرد. در اینجا هم همین‌طور است، یعنی آن چیزها و کسانی که شما شریک خدا قرار می‌دادید، کجایند!؟

شریک قرار می‌دادید، چه کسانی بودند؟! «قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا» (غافر ۷۴)، گم شدند! پیدایشان نیست! اینجا نیستند! «بَلْ لَمْ يَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئاً» (غافر ۷۴)، اصلاً مثل اینکه ما پیش از این چیزی را نمی‌پرستیدیم! یادشان نمی‌آید! مثل اینکه اصلاً ما چیزی را نمی‌پرستیدیم! توجیه می‌کنند! همان توجیه‌هایی که ما می‌کنیم! در هر خطائی که می‌کنیم، اول به جای اینکه فکر کنیم و ببینیم واقعاً خطا کرده‌ایم یا نه؟ شروع می‌کنیم به توجیه کردن! می‌گوییم: نه! ما اصلاً هیچ چیزی را نمی‌پرستیدیم! خدا را چطور تلقی می‌کنیم که اینگونه توجیه می‌نماییم! گویا خدا، نه عالم است! نه بصیر است! نه حکیم است! نه سمیع است! نه علیم است! هیچ! آنجا هم توجیه می‌کنیم! می‌گوییم: بخشید! مثل اینکه اشتباه شده! ما اصلاً چیزی نمی‌پرستیدیم!

«كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ» (غافر ۷۴)، این‌طور خدا کافران را گمراه می‌سازد! یعنی کافر دیگر نمی‌تواند خودش را به عنوان عنصری که در راه راست حرکت می‌کرده، جا بزند! «ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (غافر ۷۵)، این وضعی را که اینجا می‌بینید بدان سبب برای شما حادث شده است که شما در روی زمین به ناحق شادی می‌کردید! یعنی شادمان بودید به آنچه که داشتید و آن ناحق بود! «وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» (غافر ۷۵)، و به خاطر اینکه آن شادمانی موجب غرور شما می‌شد! و شما بر اساس آن غرور، با ناز و نخوت و تکبر روی زمین حرکت می‌کردید!

از مصدر ثلاثی مجرد، فعل «تَمَرَحُونَ» در قرآن دو بار دیگر هم استفاده شده است. که یکی در سوره لقمان است که لقمان خطاب به فرزندش می گوید: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان ۳۱)، روی خود را در جلو مردم در هم مپیچ! به مردم رو ترش نکن! و روی زمین با ناز و نخوت و غرور راه مرو! این خیلی مهم است که انسان بتواند متواضع باشد، و جایگاه و پایگاه اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی و سیاسی او موجب غرور و تکبر او نشود، علت اهمیت این موضوع در این است که تواضع موجب می شود مردم به آن شخصیت و جایگاه مهم طرف مقابل اعتناء و توجه نکنند و آن را نادیده بگیرند. آن وقت اگر این آدم بتواند آن تواضع را ادامه بدهد، خیلی خوب است که علی رغم اینکه مردم از این تواضع سوء استفاده می کنند، یا استفاده نادرست می کنند، باز هم متواضع باشد، باز هم دچار «مَرَح» و نخوت و ناز و تکبر نشود! این خیلی مهم است! و به همین جهت است که لقمان فرزندش را به تواضع سفارش می کند، آن هم بعد از آیه یی که می گوید: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان ۳۰)، ای پسر من! نماز را اقامه کن و امر به معروف و نهی از منکر نما و پایداری کن در برابر آنچه که در این راه به تو می رسد، همانا بزرگی کار در این است. تحمل این سختی ها است که بزرگی کار را نشان می دهد! بناءبراین پایداری خیلی مهم

است!<sup>۵</sup>

در یک آیه دیگر هم دقیقاً همین معنا آمده است. «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» (اسراء ۳۷)، روی زمین با نخوت حرکت نکن!

«ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» (غافر ۷۶)، از درهای جهنم داخل شوید در حالیکه در آن جاودانه‌اید، و چه بد جایگاهی است برای متکبران! ببینید بعد از «تَمَرْحُونَ»، «تکبر» را بیان می‌کند. یعنی آن «مَرَح» و «فَرَح» نتیجه کبر و غرور است. خوب ابواب جهنم چیست؟ جهنم چند تا در دارد؟ هفت تا! این که خیلی کم است! اگر راه‌بندان شود، آن وقت چطور می‌خواهیم زود برویم! کارهای بدی که انسان انجام می‌دهد و آن ابزاری که کارها را با آن انجام می‌دهد، ابواب جهنم هستند. مثلاً «چشم» یک باب جهنم است، نگاه به حرام، نگاه به نامحرم، نگاه به آنچه که خدا حرام کرده است. پس این چشم و آن نگاه، باب جهنم است. «پا» و رفتن به سمت حرام الهی. «زبان» و گفتن به آنچه حرام الهی است، دروغ گفتن، تملق گفتن، چاپلوسی کردن، خلاف حق گفتن، ناروا گفتن، حکم ناحق دادن. «دست» هم همین‌طور. همه اینها ابواب جهنم هستند، یعنی اینها راه را برای جهنم می‌گشایند.

---

البته من مثل همه گویندگانی که فقط برای مردم می‌گویند و نه برای خودشان، برای شما می‌گویم و خودم استثناء هستم و هر کاری بخواهم می‌کنم، چون خودم صاحب فتوی هستم، فتوی می‌دهم و خودم هم عمل می‌کنم!

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» (غافر ۷۷)، پس ای پیامبر! صبر و شکیبایی کن که وعده خدا حق است. یعنی این چیزهایی که گفتیم اتفاق می افتد. «فِيمَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَاإِنَّا يُرْجَعُونَ» (غافر ۷۷)، سپس آنها را می میرانیم، اما آنها به سوی ما باز می گردند. یعنی اگر در دنیا هم تو ندیدی که عذاب ببینند، بدان که آنها به سوی ما باز گردانده می شوند و آن عذابی را که وعده دادیم، خواهند دید! همین سؤال را ما خیلی از خودمان می پرسیم! می گوئیم مثلاً فلان شاه که مُرد، خیلی خوب زندگی کرد، خیلی هم خوب حکومت کرد، مثل فتحعلی شاه یا ناصرالدین شاه. فتحعلی شاه چهارصد زن داشت! آن وقت می گوئیم: خوب پس وعده عذاب چه می شود؟! اینها که توی دنیا خیلی خوش بودند، پس ما چرا اینقدر به خودمان سخت بگیریم؟! مثل اینکه عذابی در کار نیست! همه هم که می میریم، پس چرا اینقدر دنیا را به سختی بگذرانیم؟! آری! این سؤال همه ما است! قرآن اینجا جواب می دهد که ممکن است حتی تو بمیری و همه آن وعده‌هایی را که ما به آنها داده‌ایم، نبینی.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ» (غافر ۷۸)، هر آینه رسولانی را پیش از تو فرستادیم که از خود آنها و در میان آنها بودند، «مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ» (غافر ۷۸)، گروهی از آنها را داستانشان را برای تو گفتیم و گروهی را نگفته‌ایم، «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (غافر ۷۸)، و هیچ پیامبری را نمی رسد که آیه‌ی بی‌آورد جز به

<sup>۶</sup> در آیات سوره رعد هم همین عبارت آمده بود.

اذن الهی. «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ» (غافر ۷۸)، و وقتی که امر خدا فرا رسد، آن وقت است که بر اساس حق حکم جاری می‌گردد، آنجا دیگر حق است! خیلی به این آیات دقت کنید! ذره‌یی حق جابجا نمی‌شود، «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله ۷ و ۸). ذره‌یی حق جابجا نمی‌شود! وقتی که قیامت فرا رسد، یا موقع دریافت پاداش باشد، آن فرمان بر اساس «قُضِيَ بِالْحَقِّ» اجراء می‌شود. «وَوَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُطْلُونُ» (غافر ۷۸)، و در آنجاست که ابطال‌گران، آنان که حق را باطل می‌پنداشتند دچار خسران و زیان می‌شوند. و اینها همه در چهارچوب اذن الهی رخ می‌دهد و کسی را یارای ایجاد تغییر در این اذن نمی‌باشد. زیرا همین مداخله را هم پروردگار جهانیان رخصت نفرموده است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلواته على خير خلقه و خاتم رسله

بحث ما در «اذن الهی» است. موضوع را از آیات سوره ابراهیم دنبال می‌کنیم. «الر کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور يا اذن ربهم إلى صراط العزيز الحميد» (ابراهیم ۱). قبلاً در مورد حروف مقطعه که در ابتداء بعضی از سوره‌ها آمده توضیح داده‌ام که بعد از آن حروف، اسمی از «کتاب»، یا «ذکر»، یا «قرآن» آمده است. یعنی آیه‌یی که بعد از این حروف هست، حتماً نامی از کتاب خدا آورده است، مثل همین آیه: «کتاب»، یا مثل: «یس، والقرآن الحکیم». در مورد این حروف خیلی صحبت شده، ولی شاید گویاترین و بهترین تفسیری که در این باره آمده، این است که گفته‌اند: خداوند حروف بی‌معنا را در اول سوره می‌آورد، مثل «الر» یا «الم» که اگر آنها را به هم بچسبانید، باز هم معنا ندارند، و منظورش این است که خداوند با همین حروف بی‌معنا این کتاب را با این ترکیب بی‌نظیر درست کرده است، حالا شما اگر می‌توانید از همین حروف، آیاتی بیاورید! «قُلْ لَنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا

يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» (اسراء ۸۸)، اگر که جن و انس جمع شوند که سوره‌یی مثل آن بیاورند، نمی‌توانند! پس خداوند با همین حروف بی‌معنا این کتاب هدایت پر معنا را نازل کرده و به همین جهت، بلافاصله بعد از این حروف، «کتاب»، «قرآن» و یا «ذکر» را می‌آورد.

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم ۱)، این کتابی است که ما نازل کردیم به سوی تو، تا مردم را از تاریکی‌ها به سمت نور ببری. توجه کنید در جاهایی که قرآن تاریکی و نور را در کنار هم نهاده، تاریکی را جمع و نور را مفرد آورده است. مثلاً نگفته: لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى الانوار. این نکته ظریفی است! برای اینکه باطل شعب متعددی دارد، اما حق یکی است! بناءً بر این نور یکی است. نور واحد است. ولی هر شعبه‌یی از خلاف حق و خلاف نور، می‌تواند تاریکی باشد. آنچه که انبیاء الهی به فرمان خداوند حرام کرده‌اند، هر یک از آنها تاریکی است. «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (اعراف ۱۵۷)، پاکیزه‌ها را حلال می‌کند و پلیدی‌ها را حرام می‌کند، پس آن «خبائث» که حرام کرده هر یک تاریکی است. اگر انسان در نور قرار گرفت، از ظلمت‌ها رهایی پیدا کرده است، از ظلمتِ جهل، ظلمتِ دروغ، ظلمتِ تهمت، ظلمتِ غیبت، ظلمتِ ربا، ظلمتِ رشوه، ظلمتِ دشمنی، ظلمتِ حسد، ظلمتِ کینه، ظلمتِ بخل و مانند اینها رهایی پیدا کرده است. اینها تاریکی‌ها هستند، ولی حق یکی است و آن، «نور» است! پس اگر از همه آن تاریکی‌ها، جز یکی از آنها نجات یابی، آن نور کامل نیست! زیرا آن نور واحد است و وقتی یکی از تاریکی‌ها بماند، بخشی از نور نیست.

«يَا ذُنَّ رَبِّهِمْ» (ابراهیم ۱)، در چهارچوب اذن پروردگار همین مردم! ای پیامبر! تو می توانی این مردم را از تاریکی ها خارج کنی و داخل نور سازی! فقط به اذن پروردگارشان! یعنی انسان فقط می تواند در آن چهارچوبی که خداوند برای هدایت قرار داده، از تاریکی ها خارج شود، و در خارج از آن چهارچوب نمی تواند. چهارچوب هدایت الهی! چهارچوب بعثت و دعوت انبیاء! چهارچوب کتاب الهی! آری! این چهارچوب اذن الهی است! من نمی توانم بگویم آدم خوبی هستم، پس دیگر ضرورتی ندارد دین داشته باشم! چرا که دیگر از چهارچوب «اذن الهی» خارج هستم! خوبی باید فقط «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» باشد! آن نور فقط «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»! آن خروج از تاریکی ها فقط «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»! بناءبراین هر چیزی را که می خواهید به عنوان دین بپذیرید و به آن ایمان بیاورید و راهنمای زندگی خودتان قرار بدهید، حتماً باید خدا اذن داده باشد! از پیش خودمان نمی توانیم درست کنیم! باید اذن الهی در آن باشد! هر مؤمن به دین الهی و کتاب الهی و سنت رسول الهی که بخواهد عملی انجام دهد، باید نگاه کند که آیا خداوند اذن داده است یا نه؟!

خوب حالا سوی این هدایت به سمت کجاست؟ «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم ۱)، راه خداوندی که عزیز است و پسندیده. یعنی تبعیت از این راه باید منتهی شود به عزت! چون شما نمی توانید آب بخورید و آن آب رفع عطش نکند! آب حتماً رفع عطش می کند! نمی شود به گیاهی آب بدهید و آن سبز نشود! نمی شود انسان، هدایت شده به «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» باشد و این انسان «عزت» پیدا نکند! این انسان خار باشد! مقهور باشد! یعنی کس دیگری بر او قهر

و غلبه پیدا کرده باشد! مثل وضعی که متأسفانه امروز ما مسلمانها در برابر اسرائیل داریم! در برابر آمریکا داریم! در واقع ما به عنوان مسلمان، به عزت نرسیده‌ایم، در حالیکه راه خدا «الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ» است! خداوندی که صاحب عزت است و خداوندی که پسندیده است! از یک وجود پسندیده نمی‌شود یک چیز ناپسند بوجود بیاید! یعنی «حمید بودن»، «حمید بودن» را می‌زاید! پس کسانی که تابع راه خدای عزیز حمید می‌شوند، باید هم خودشان دارای عزت باشند و هم باید حیات طیبه و پسندیده‌یی داشته باشند.

آن خدایِ عزیزِ حمید کیست؟! ببینید «الله» در اول آیهٔ دوم مجرور است. بناءبراین باید آیهٔ ۱ و ۲ را اینطور بخوانیم: «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهُ الَّذِي»، راه خدایِ عزیزِ حمیدی که «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (ابراهیم ۲)، آنچه در آسمانها و زمین هست، مال اوست. این که انسان بپذیرد که هیچ چیز در این جهان مال او نیست، خیلی ایمان قوی می‌خواهد. تمام گشت و گشتارها و زندانها و بگیر و ببندها و اختلافها و کشمکشها و نزاعها و جدالها بر سر مالکیت است! حال اگر انسان به این درجه از ایمان برسد که بگوید همه چیز مال خداست و هیچ چیز مال من نیست، آن وقت می‌بینید چگونه با دنیا برخورد می‌کند! چطور با مال دنیا برخورد می‌کند! نه اینکه مال را رها کند! نه! خیلی هم آن را محکم می‌گیرد! خیلی هم از آن خوب استفاده می‌کند! پیامبر فرمود: «لَا مَالَ لِمَنْ لَمْ يُصَلِحِ الْمَالَ»، کسی که مالش را اصلاح نکند، مال ندارد. یعنی مثلاً اگر باران ببارد و این

خداوند وجود است نه موجود. موجود چیزی است که دیگری او را به وجود آورده باشد. خدا ذاتاً وجود است.

خانه «نم» بزند و ما نرویم جلویش را بگیریم، خراب می‌شود و دیگر آن را نداریم! اگر روی فرش هم بریزد، آن را هم خراب می‌کند و دیگر فرش هم نداریم! اما با چه دیدی باید مال را اصلاح کرد؟ باید بگوییم: این مال من نیست، امانت است! پس باید از خراب شدن آن جلوگیری کنم. آن وقت مال این‌طور حفظ می‌شود! کشور این‌طور حفظ می‌شود! استقلال این‌طور حفظ می‌شود! آری! چیزی مال ما نیست، امانت است! در آن صورت ببینید اصلاً وضع مال در دنیا چطور می‌شود! وضع اقتصاد چطور می‌شود! وضع عدالت اقتصادی چطور می‌شود! وضع فقر چطور می‌شود! وقتی ما این مال را متعلق به همه بدانیم، نه متعلق به مسلمانها، بلکه متعلق به بشریت و نسلهای آینده، چطور با آن برخورد می‌کنیم؟ آیا دیگر اسراف می‌کنیم؟! آیا دیگر تبذیر می‌کنیم؟! نه! چرا که مال، مال ما نیست! مال همه است! مال خداست! «وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» (ابراهیم ۲)، پس وای به حال کسانی که این حقیقت را نپذیرند و روی آن را بیوشانند! وای به حالشان از عذاب سخت!

خوب برویم سراغ آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره ابراهیم: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (ابراهیم ۱۰). «قَالَتْ رُسُلُهُمْ»<sup>۱</sup>، انبیاء آنها، به آنها گفتند: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، آیا شما در خدایی که خالق آسمانها و زمین است، شک دارید؟! «يَدْعُوكُمْ»، خداوند شما را

<sup>۱</sup> «رُسُلٌ» جمع مکسر است و جمع مکسر در زبان عربی مؤنث شمرده می‌شود، از این جهت فعلش را مؤنث می‌آورد.

دعوت می کند، (به عمل صالح) فرا می خواند، (تا در صورتی که شما عمل صالح انجام دهید و تابع انبیاء بشوید)، «لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ»، گناهان و خطاهای پیشین شما را بیامرزد، «وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»<sup>۱</sup>، و مهلتی هم برای اتخاذ این راه به شما می دهد، یعنی وقتی برای شما تعیین شده و شما نمی توانید بر روی زمین جاویدان بمانید، خداوند این را معین کرده و مرگ شما را تا آن زمان به تأخیر می اندازد، یعنی به شما مهلت می دهد که ایمان بیاورید و راه انبیاء را قبول کنید و در این راه حرکت نمایید.

خوب جواب کسانی که مورد خطابند چیست؟! می گویند: «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (ابراهیم ۱۰). ببینید در جوامع اسلامی هم، افرادی بوده و هستند که همین پاسخی را که قومهای عاد، ثمود، نوح و لوط به پیامبرانشان می دادند، می دهند. «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا»، شما هم بشری هستید مثل ما، کسی نیستید! «تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا»، شما انبیاء می خواهید راه ما را ببندید، «عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا»<sup>۲</sup> و ما را از آنچه که پدران ما می پرستیدند باز دارید، «فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ»، پس شما باید یک قدرت آشکار و روشن برای ما بیاورید! ببینید چشم بشر در قدرت است،

<sup>۱</sup> «مُسَمًّى»، یعنی نامیده شده و اسم روی آن گذارده شده. «سَمًّى»، یعنی نامید، اسم گذاری کرد. مصدر آن «تسمیه» است، یعنی نامگذاری. پس «أَجَلٍ مُّسَمًّى»، یعنی اجل و مهلتی که روی آن نامگذاری شده و پایان آن معین گشته است.

<sup>۲</sup> اگر فعل «كَانَ» جلوه فعل مضارع بیاید، ماضی استمراری درست می کند. بناءبراین «كَانَ يَعْبُدُ» یعنی می پرستیدند.

یعنی می‌خواهد حرف حق را از صاحب قدرت بشنود، در حالی که انبیاء صاحب قدرت نبوده‌اند. قدرت آنها در کلامشان که الهی است، می‌باشد. مردم می‌گویند: شما که قدرتی ندارید! نیرویی ندارید! آیا ارتش دارید؟! سلاح دارید؟! چه دارید که ما بیاییم به شما ایمان بیاوریم؟! شما آدمیانی هستید مثل خود ما! پا برهنه آمدید و حرف می‌زنید! حالا ما چرا به این حرفها ایمان بیاوریم؟! حرف زدن شما برای ما چه فایده‌یی دارد؟! ما می‌خواهیم زندگی کنیم! آنکه صاحب قدرت است، به ما پول و حقوق می‌دهد! اسلحه می‌دهد! برای ما هزار کار می‌کند! خانه می‌دهد! لباس می‌دهد! ای پیغمبر! تو چه داری بدهی؟! پس حرفت، حرف مفت است! روش پیشین پدران ما این بوده که ما دنبال قدرت حرکت کنیم، بناءبراین ما سلطان می‌خواهیم! سلطان پیدا و روشن! معجزات قاهره!

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (ابراهیم ۱۱). «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ»، انبیاء به آنها گفتند: «إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»، این حرفی که شما می‌زنید درست است، ما هم بشری هستیم مثل شما، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، ولی تفاوت در چیست؟ در این است که خداوند منت می‌گذارد و نعمت هدایت را بر هر یک از بندگان که بخواهد، می‌دهد. «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»، و قرار نیست که ما قدرتی (دنیایی یا ماورائی مثل معجزات) برای شما بیاوریم، ما سلطانی برای شما نمی‌آوریم مگر به اذن الهی! خوب این در چهارچوب اذن است. آیا خداوند می‌خواهد به کسانی مثل ابوسفیان، معاویه، یزید، هدایت بدهد و

منت بر سر آنها بگذارد و نعمت را بر آنها تمام نماید؟! نه! حتماً نمی‌خواهد! این خارج از اذن الهی است! خداوند می‌خواهد به شخصی مثل نوح، هود، لوط، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یونس، یعقوب، یوسف، پیامبر اسلام، نعمت دهد، چون انسانهایی وارسته و شایسته و تابع فرمان الهی هستند. آری! به اینها نعمت می‌دهد! «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (ابراهیم ۱۱)، قرار نیست که ما قدرت و سلطانی برای شما بیاوریم مگر به اذن الهی! ما در این چهارچوب می‌توانیم عمل کنیم، و نمی‌توانیم برای اینکه شما تابع ما شوید و به ما ایمان آورید، خود را به آب و آتش بزنییم و قدرت کسب کنیم، و نیرو جمع نماییم، و ظاهر خودمان را چنان فریبنده کنیم تا آن وقت شما بگویید: حالا درست شد! حالا ما ایمان می‌آوریم! آن وقت شما به چه ایمان آورده‌اید؟! اصلاً وظیفه ما نیست که سلطانی<sup>۱</sup> برای شما بیاوریم! «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»، تکیه‌گاه مؤمن خداست! نه قدرت ظاهری و سلطان مبینی که شما در دنیا می‌خواهید!

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (ابراهیم ۱۲). «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ»، و اصلاً چرا ما به خدا تکیه و توکل نکنیم؟! «وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا»، درحالی که

<sup>۱</sup> «سلطان» هم معنای قدرت معنوی دارد و هم قدرت ظاهری. انبیاء قدرت معنوی داشته‌اند، اما مردم مقابلشان آن را نمی‌دیدند و درک نمی‌کردند. پس «سلطان» در این آیه معنای قدرت ظاهری دارد که مردم دنبال آن بوده‌اند. مردم دنبال سلطانی بوده‌اند که بر ایشان به سبب قدرت ظاهری سلطه پیدا کند و معجزات را از این دسته از قدرت می‌انگاشتند.

خداوند است که راههایی را که ما باید طی کنیم، به ما نشان داده! ببینید دلیل را همین جا می آورد که چرا ما باید از خدا تبعیت کنیم و بر او توکل نماییم؟! چرا باید تکیه گاه ما خدا باشد؟! برای اینکه «هَذَا سَبِيلُنَا»، راههای زندگی ما را، معاد ما را، معاش ما را، ممات ما را، صلاح را، فساد را، همه را، خدا به ما نشان داده! «وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا»، بناءبراین ما شکیبایی و پایداری می کنیم در برابر آزار و اذیتی که شما به ما روا می دارید. این است حرف انبیاء! به دلیل اینکه تکیه گاه ما همان خداست! پس طی این راه، بدون آزار و اذیت نمی شود! همین طور ساده نیست! مجانی نیست! حتی توکل به خدا مجانی نیست! «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (ابراهیم ۱۲)، ببینید قرآن دو مرتبه تاکید می کند که کسانی که واقعاً دنبال تکیه گاه می گردند و تکیه زننده هستند، به خدا تکیه می کنند! تکیه گاهشان خداست! توکلشان به خداست! پس «اذن» را در این آیات هم بررسی کردیم و نتیجه این شد که هدایت انبیاء در شاکله و ساختار اذن الهی قرار دارد، و خواست کافران و منکران طریق انبیاء خارج از اذن الهی است.

آیات ۸۲ تا ۸۴ سوره نحل: <sup>۱</sup> «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ».

قرآن در بسیاری از آیات، کار پیامبران را تعیین می کند: پیامبر کسی نیست که وظیفه داشته باشد با زور شمشیر و آن سلطه یی که کافرها می خواستند، مردم را وادار نماید که دین بیاورند! دینداری باید در نهایت آزادی در دل و قلب انسان جا بگیرد. این چیزی است که خداوند به انبیاء دستور داده و آنها باید این روش را تعقیب

<sup>۱</sup> وارد آیاتی که از نظر معنا و مفهوم مشابه هستند، نمی شویم.

کنند. یکی از اذنه‌های الهی این است. یعنی خداوند به انبیاء اذن نداده است که با شمشیر و تهدید و ارباب بخواهند مردم را مسلمان و اهل ایمان کنند! چرا که منجر به نفاق می‌شود! اگر پیامبری قدرت پیدا کرد و خواست به وسیله این قدرت بر مردم سلطه پیدا کند و آنها را به زور وادارد ایمان بیاورند، آنگاه مردمی که می‌ترسند مورد تهاجم آن پیامبر قرار بگیرند، برحسب ظاهر ایمان می‌آورند، ولی در دلشان کافرند، و این جامعه را دچار نفاق می‌کند! و حال آنکه پیامبرها آمده‌اند از جامعه نفاق زدایی کنند! هر کسی هر چه دارد، علناً در جامعه مشخص باشد! آن وقت ببینید روابط بین انسانها چقدر آسان تر می‌شود. زیرا من می‌بینم که تو به راه من ایمان نداری، و در این مکتب نیستی، و با این اعتقاد کار نمی‌کنی. حتی در این صورت هم جامعه خیلی راحت تر اداره می‌شود.

از این جهت خداوند می‌گوید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»، ای پیامبر! اگر به تو پشت کردند، تو وظیفه‌ی جز ابلاغ مبین و آشکار نداری! فقط باید بگویی! تبلیغ کنی! پیام را برسانی!<sup>۱</sup> «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» (نحل ۸۳)، اینهایی که به تو پشت می‌کنند، نه اینکه ندانند و نشناسند! نعمت خدا را می‌دانند! توجه کنید این نعمتی که اینجا قرآن از آن صحبت می‌کند، خورد و خوراک و مسکن و پوشاک و اینها نیست! نعمت هدایت است! آنها می‌دانند که تو هادی هستی و نعمت هدایت را برای آنها آورده‌ای! «ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»، اما بعد از آن انکارش می‌کنند! انکار، هم ممکن است به زبان باشد و بگویند:

<sup>۱</sup> «بلاغ» یعنی رساندن.

قبول نداریم، و هم ممکن است عملاً انکار نمایند. «وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»، و بیشتر آنها کافرند. یعنی حق را می‌شناسند و روی آن را می‌پوشانند و مستورش می‌دارند.

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» (نحل ۸۴)، و روزی که از هر امتی شهیدی را مبعوث می‌کنیم. با این آیه این‌طور اثبات می‌شود که در هر دوره‌یی، هر نسلی، هر جامعه‌یی، هر امتی که یک گروه متشکل همراه همفکر هستند، و در یک برهه‌یی از زمان با هم زندگی می‌کنند، آن گروه یا جامعه بدون حجت نبوده و نیست! علمایی بوده‌اند، اولیائی بوده‌اند که جامعه را به راه خدا دعوت و هدایت می‌کرده‌اند. و اکنون نیز این کسانی که جوامع را هدایت می‌کرده‌اند، اینها شهیدانشان هستند، گواه هستند، خداوند در روز قیامت از هر امتی شهیدشان را جلو می‌آورد و می‌گوید: به اینها چه گفتی؟! می‌گوید: من کتاب تو را بر ایشان خواندم و آنها را به راه تو دعوت کردم، و خودم هم، تا آنجایی که توانستم و می‌دانستم، به کتاب تو عمل کردم. ببینید این شهید است! شهید نمی‌تواند فقط مبلغ باشد! باید مبلغ عامل باشد! یعنی وقتی که آیه نازل می‌شود که «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (مائده ۵۴)، و یا «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (انفال ۷۲)، اولی خود پیامبر است! خودش هجرت می‌کند! خودش مجاهدت می‌کند! خودش نفر اول در جبهه جنگ است! خودش نفر اول در پیشتاز لشگر است! عقب جبهه نمی‌ماند! آن آخر راه نمی‌رود! دورش را یک گروهی به عنوان محافظ نمی‌گیرند! او می‌شود شهید! او شهید امت است! او را خداوند در آن روز صدا می‌زند!

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» (نحل ۸۴)، قیامت چه روزی است؟ روزی است که ما از هر امتی شهیدانشان را صدا می‌زنیم! پس این بهانه را هیچ کس نمی‌تواند داشته باشد، حتی مسیحی‌ها، حتی یهودی‌ها، که ما نمی‌دانستیم، حجتی برای ما نبود! خداوند می‌گوید: آیا در زمان شما دعوتی نبود؟! دعوت کننده‌یی نبود؟! خداوند مسیحی‌ها و یهودی‌ها را هم مؤاخذه می‌کند که مگر این پیامبر نیامد؟! آیا شما یک دور کتابش را مطالعه کردید؟! البته خدا این سؤال را از مسلمان‌ها هم می‌پرسد که آیا یک دور از اول تا آخر این کتاب را خواندید که ببینید این پیامبر چه آورده؟! خوب قدیم که بی‌سوادی بود و تا چهل سال پیش، حدود ۸۵ درصد جمعیت مسلمان‌ها در تمام کشورهای اسلامی بی‌سوادی بودند. حالا باسوادی تقریباً رسیده به ۸۰ درصد. آیا این ۸۰ درصد جمعیت باسوادی مسلمان، یک دور کتابشان را مطالعه کرده‌اند؟! حتی به عنوان یک کتاب رمان! مثل کتابهایی که شب تا صبح می‌نشینیم تا داستانش را تماماً بخوانیم!

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» (نحل ۸۴)، بناءً بر این این شهید می‌آید. پس جامعه خالی از حجت نبوده است. اگر جامعه مسلمان‌ها خالی باشد از شهید، آن وقت خداوند خود کتاب را مطرح می‌کند. خود کتاب شهید است! ای کتاب! تو در میان این مردم بودی یا نه؟! آری! من آنجا بودم! چه رفتاری با تو کردند؟! آن وقت جواب می‌دهد: «ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (نحل ۸۴)، آنجاست که دیگر اگر کسی بخواهد صحبت کند، خدا به او اذن نمی‌دهد! ساکت باش! دیگر اینجا جای بهانه آوردن و عذر تراشیدن، و اینکه من نشنیدم و من نبودم و من

ندیدم نیست! تمام عذرهای منتفی است! «ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا»، کسانی که روی حق سرپوش گذاشتند، حق را نادیده گرفتند! پس کفر هم درجاتی دارد! یعنی حتی ما هم که تابع قرآن هستیم، تابع ائمه معصومین صلوات الله علیهم هستیم، و بناءً براین باید گل سرسبد جامعه ایمانی پیامبر اسلام باشیم، ممکن است در بعضی جاها دچار کفر بشویم! یعنی جایی حق را پایمال کرده باشیم، جایی حق را نادیده انگاشته باشیم، در همان یک مورد، وقتی ما را بازخواست می کنند، دیگر اجازه نمی دهند که حرف بزنیم! می گوید: اینجا دیگر سکوت کن! «وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ»<sup>۱</sup>، دیگر آنجا اجازه داده نمی شود که آنها خشنودی خدا را بدست بیاورند! آنجا اگر بخواهی خدا را راضی کنی، دیگر امکان ندارد! همین جا تا زنده‌ی خدا را خشنود کن! آنجا خداوند می گوید: «يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا»، روزی که از هر امتی گواهی برمی‌گزینیم، دیگر او اجازه نمی‌دهد! اذن نیست! خدا اجازه نمی‌دهد در آنجا دل خدا به دست آورده شود و خدا خشنود شود!<sup>۲</sup>

آیات ۳۸ و ۳۹ سوره نبا: قرآن، در آیات قبلی این سوره،

<sup>۱</sup> «عَتَبَ» در لغت به معنای سرزنش است. در فارسی هم می‌گوییم: «عتاب و خطاب». ولی «عُتِبَ» یعنی رضا، یعنی خشنودی. از این مصدر به باب استفعال، «استعتاب» درست می‌شود. «استعتاب» یعنی طلب خشنودی، یعنی من بیایم و بخواهم دل شما را بدست بیاورم.

<sup>۲</sup> خوب دقت کنید! این مطالب برای مبحث شفاعت که می‌خواهیم واردش شویم، مهم است!

پاداشی را که به پرهیزگاران می‌دهد، برمی‌شمارد. سپس می‌گوید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا». این آیه بیان آیه ۸۴ سوره نحل است که الآن برایتان توضیح دادم. «تَمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (نحل ۸۴)، به آنها اجازه صحبت داده نمی‌شود و اجازه هم داده نمی‌شود که خشنودی خدا را جلب کنند. «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»، قیامت روزی است که روح و فرشتگان صف می‌کشند، یعنی روح و ملائکه در یک صف می‌ایستند! یعنی همان روحی که خداوند به ما داده است، می‌ایستند! چرا آنجا روح می‌ایستد؟! زیرا روح امانت بوده، و در این ظرف جسم ما نهاده شده، و ابزار امانت‌داری را نیز به ما داده‌اند. عقل به ما داده شده، نفس به ما داده شده، قوا به ما داده شده، یعنی همان فرشتگان که آنجا می‌ایستند! روح و فرشتگانی که در اختیار او بودند، آنجا می‌ایستند! هیچ یک حق سخن گفتن ندارند! «لَّا يَتَكَلَّمُونَ»، حرف نمی‌زنند! «إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ»، مگر کسی که خدا به او اذن دهد! خداوند به چه کسی سخن داده؟ «يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا»، روزی که از هر امتی شهیدی را برمی‌انگیزیم. آن شهید اجازه دارد که سخن بگوید! اگر در میان نسلی هم سخنگو نباشد، قرآن به عنوان شهید هست! آنجا حاضر است! بگو با تو چه کردند؟! آری! قرآن آنجا سخن می‌گوید! و اگر کسی آنجا خواست حرف بزند، می‌گویند: ساکت باش! چه کسی به تو گفت سخن بگویی؟! شهید دارد حرف می‌زند! شهید دارد سخن می‌گوید!

اینها ایمان به معاد می‌خواهد! تا ایمان به معاد نباشد، عمل صالح مورد نظر خالق درست نمی‌شود! یعنی حتماً انسان باید معاد

را جدی بگیرد تا بتواند خودش را آماده کند که آنجا که شهید سخن می‌گوید، به او هم اجازه سخن گفتن بدهند، و الا درست نمی‌شود! ایمان اساسی و جدی که انبیاء آمدند در انسان ایجاد کنند، ایمان به معاد بوده است. زیرا اگر انسان این ایمان را پیدا کرد، عملش درست می‌شود! بعد از مرگ قضیه جدی است! و ما آن را واقعاً شوخی گرفته‌ایم! آن چیزی که حکماء از تبعیت انبیاء پیدا کردند، ایمان به معاد بوده است! بیشترین بحثی که در حکمت اسلامی و حتی حکمت یونان و در بین فلاسفه مسیحی بوده، درباره معاد می‌باشد. یعنی اگر کتابی درباره خدانشناسی و مکتب انبیاء، ۱۰۰ صفحه باشد، ۸۰ صفحه آن درباره معاد و چگونگی و اثبات آن است! اما ما برعکس هستیم! یعنی ما ۸۰ درصد دنیاییم، ۲۰ درصد هم با شک و تردید برای آخرت! حالا یک نمازی می‌خوانیم، اگر معادی بود که ضرر نکردیم، اگر هم نبود که خوب حالا مقداری خم و راست شدیم! این اندیشه و اعمال کارساز نیست! این آیات هم، آیاتی نیست که یک آدم بی‌سواد از قلب جاهلیت مکه بیرون بیاید و این حرفها را بزند! این سوره‌ها مکی است! همه سوره‌های آخر قرآن مکی است! یعنی ابتداء بعثت است، و این ساده نیست که یک آدم بی‌سواد، بی‌معلم، بیاید این حرفها را بزند و آیات را این‌طور ترکیب کند! پس باید ایمان آورد! ایمان آورد که این کتاب شوخی بردار نیست! یک قضیه‌ی در دنیا هست! یک جریان هست! و ما با این

<sup>۱</sup> هیچ ادیبی نمی‌تواند متنی مشابه قرآن ترکیب و تدوین کند حتی نهج البلاغه که یکی از بزرگترین و مشکل‌ترین متون ادبی اخلاقی و تاریخی است در پایه و حد قرآن نیست و حتی آن را با لحن قرآن نمی‌توان تلاوت کرد.

اتفاقاتی هم که می‌افتد، باید خیلی بیشتر فکر کنیم!

«إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (نبأ ۳۸)، جز کسی که خدا به او اذن بدهد و او نیز سخن صواب و حرف درست بزند، آنجا هم به این فکر نباشد که دروغ بگوید و بهانه‌جویی کند که ما نبودیم و نشنیدیم و ندیدیم و حالا شما ببخشید! این حرفها دیگر آنجا نیست! «وَقَالَ صَوَابًا»، آنجا باید حرف حق بزند. پیامبر اکرم فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِّةً وَعَلَىٰ كُلِّ صَوَابٍ نُورًا»، آن چیزی که صواب است و درست است، نورش همراهش هست. آنجا دیگر نور سخن می‌گوید، نه ظلمت! «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً» (نبأ ۳۹)، این روز، روز حقی است<sup>۱</sup>، یعنی حتماً اتفاق می‌افتد، پس هر کس که بخواهد نقطه بازگشت خودش را پروردگارش برمی‌گزیند، یعنی اگر کسی بخواهد که بازگشتش به سمت پروردگارش باشد، همان راه را انتخاب می‌کند. پس در روز قیامت هم کسی را بی‌اذن پروردگار یارای تکلم نیست!

آیات ۴۵ تا ۴۸ سوره احزاب: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»، ای پیامبر! همانا ما تو را با سه خصوصیت فرستادیم:

<sup>۱</sup> اینکه عرض کردم ایمان به معاد باید جدی باشد، به جهت این است که قرآن می‌گوید این روز حق است. «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ»، حق را صفت «یوم» آورده است، «الیوم» الف و لام دارد، «الحق» هم الف و لام دارد. یعنی «الحق» صفت «الیوم» است، این روز، روز حقی است!

<sup>۲</sup> به تفاوت لغوی «رسول» و «نبی» دقت کنید: «نبی» از «نبأ» است. «نبأ» یعنی «خبر» و «نبی» یعنی «خبررسان»، اما «رسول» یعنی «فرستاده».

اول آنکه تو شاهی، یعنی الگو هستی و مردم، دین را از تو فرا می‌گیرند، هر کاری تو انجام بدهی، آنها از تو تبعیت می‌کنند، پس باید آیاتی را بر تو نازل می‌شود، به نحو احسن اجراء کنی. دوم آنکه تو بشیری و به مردم مژده می‌دهی که در صورت انجام عمل صالح، چه پاداش و اجری دارند. سوم آنکه تو نذیری و آنها را بیم می‌دهی و انذار می‌کنی از اینکه اگر عمل غیر صالح انجام دهند، چه عقوبتی در انتظارشان می‌باشد! «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَأْذَنُ» (احزاب ۴۶)، و دعوت کننده هستی به اذن خدا به سوی خدا، نه به سوی خودت! باید به اذن خدا به سوی خدا بخوانی. یعنی آن چیزی را که خدا اذن داده است که دعوت باشد، تو باید از همان سخن بگویی و به سوی همان فراخوانی. «وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب ۴۶)، و تو سراج منیر هستی، یعنی نورافکن پر توفشان هستی! تو نور هستی! در نور که دیگر بحثی نیست! برهان نمی‌خواهد! نیازی نیست که ثابت کنیم که این نور است! نور، نور است! دلیلش روشنایی آن است! دلیلش با خودش می‌باشد! آفتاب آمد دلیل آفتاب! «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» (احزاب ۴۷)، و به مؤمنان بشارت بده، مژده بده که از طرف خدا برای آنها فضل بزرگی است. «فضل» یعنی «مازاد»، آن وقت «فضل» که از طرف خدا باشد، بی‌نهایت می‌شود. انسان باید بتواند آن را جمع و جور کند و از آن بهره‌مند شود.

«وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» (احزاب ۴۸)، و از کافران و منافقان تبعیت نکن! این دستور خیلی مهم است! آیا پیامبر در شأن و مقامی

---

رسول، نبی است، خدا او را می‌فرستد که خبر را ابلاغ کند. «نبی» دقیقاً پیامبر (پیام‌آور) یا پیغمبر (پیغام‌بر) است.

بوده که تابع کافران و منافقان بشود؟! به اصطلاح می‌گویند: «به مرگ می‌گیرد تا به تب راضی شود!»، خداوند پیامبر را مخاطب قرار می‌دهد تا تابعان پیامبر حساب کارشان را بکنند! ای پیامبر! من تو را خطاب قرار می‌دهم، تو مواظب باش از کافران و منافقان تبعیت نکنی! ضمن اینکه بر این معنا هم صحه می‌گذارد که پیامبر هم یک انسان است و دستخوش احساسات و عواطف بشری! «وَدَعُ أَذَاهُمْ» (احزاب ۴۸)، اگر بخواهی این کار را نکنی، مورد آزار و اذیت آنها قرار می‌گیری! پس ای پیروان پیامبر بدانید که اگر بخواهید به طور جدی اهل ایمان و توکل و تبعیت و اطاعت از خدا و رسول باشید، مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می‌گیرید! «وَدَعُ أَذَاهُمْ»، آزارها و اذیتها را چیزی نگیر! ره‌اشان کن! یعنی اگر بخواهی از این راه بروی نمی‌توانی بگویی: خوب اینها که در اینجا جلو ما را گرفته‌اند، از آن راه هم که جلو ما را گرفته‌اند، پس نمی‌رویم! نه! باید بروی! باید اطاعت کنی و آن آزار و اذیت را خریدار باشی! و آنها را ناچیز بگیری! «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا» (احزاب ۴۸)، و به خدا توکل کن، خدا برای تو در موضوع وکالت کافی و بسنده است.

خوب برویم سراغ آیات سوره شوری: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» (شوری ۲۰)، اگر کسی کشت و کار آخرت را بخواهد، یعنی بخواهد که محصولش در آخرت بارور شود و گندمی را که اینجا کاشته، آنجا توی بهشت درو کند، زیادش می‌کنیم! این ایمان‌ها کجاست؟! اساس ایمان باید این باشد! اینجا بده، آنجا چند برابر بگیر! در مورد قرض دادن هم قرآن می‌گوید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (بقره ۲۴۵)، خوب کجا زیاد می‌کند؟! من

امروز قرض می‌دهم و بعد از یک هفته می‌بینم که انگار زیاد نشد! چند برابر نشد! عجب کاری کردیم! می‌رویم قرضمان را پس می‌گیریم! خدا گفته چند برابرش می‌کنم، اما نکرد! اینجا که نمی‌دهد! اصلاً قرار نیست اینجا عوض بگیری! اینجا می‌گوید: جانت را هم بده! جانت را که در راه خدا می‌دهی، همین جا پاداش می‌گیری؟! آیا اینجا چند جان دیگر به تو می‌دهد؟! اصلاً این‌طور نیست! قرار این نیست که انسان در این دنیا منتظر عوض کار صالحی که انجام می‌دهد، باشد! آری! آثارش می‌ماند! ولی خودش آن آثار را نمی‌بیند! آثارش می‌رود در نسلهای بعد ظاهر می‌شود! و خود این کسی که عمل صالح انجام داده آثارش را در آن دنیا می‌بیند.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» (شوری ۲۰)، کسی که کشت و کار آخرت را بخواهد، ما زیادش می‌کنیم. ببینید خود خدا می‌گوید که ما زیادش می‌کنیم، یعنی من که خدا هستم و تمام جنود من، آماده‌ایم که پاداش را چند برابر کنیم! «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» (شوری ۲۰)، کسی هم که کشت این دنیا را بخواهد، در همین دنیا به او می‌دهیم! آری! همین جا به او می‌دهیم! «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (شوری ۲۰)، ولی بداند که در آخرت هیچ بهره‌ی از این کشت ندارد! این مال دنیا بوده! آنجا نیست! <sup>۱</sup>

«أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ» (شوری ۲۱)، یا اینکه شرکائی دارند که آنها را شریک خدا قرار می‌دهند و یک

<sup>۱</sup> ببینید اصلاً سخنی نیست که انبیاء بگویند و موضوع معاد و آخرت را در آن مطرح نکنند! بناءبراین با ایمان جدی باید متوجه آخرت باشیم!

دینی می آورند که خدا اجازه نداده است! «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ»، آیا اینها شرکائی دارند که «شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ»، که برایشان دین تشریح می کنند؟! دینی را که «مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ»، خدا اجازه نداده است تشریح بشود؟! این نکته بسیار مهمی است که قرآن مطرح می کند که دین را خداوند می آورد نه انسان! «وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ» (شوری ۲۱)، اگر که کلمه فصل نبود، یعنی خداوند مقرر نکرده بود و اذن نداده بود که این بشر در این دنیا به هر صورتی که دلش بخواهد، زندگی بکند، خداوند بلافاصله، بعد از هر خطائی، یقه خاطی را می گرفت و نابودش می کرد! اذن الهی این است که انسان هر طور که بخواهد می تواند مسیر زندگی خودش را انتخاب کند. اگر این طور نبود «لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ»، حکم خدا بر نابودی بر آنها جاری می شد! ولی خداوند این اذن را داده است. «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری ۲۱)، و ستمگران را عذابی دردناک است. پس تشریح دین هم منوط به اذن الهی است و بشر را در این باب حقی نیست!

اما آیه ۵۱ سوره شوری: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ»<sup>۱</sup>، هیچ بشری حق ندارد که با خدا صحبت کند، یا خدا با او صحبت کند، مگر از طریق وحی، یا از پشت پرده، یعنی از طریق وحی فطری مثل فطرت انسان یا مثل «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» (قصص ۷)، مادر موسی که پیامبر نبود اما به او وحی شد که بچه را توی تابوت قرار بده و بگذارش روی آب، و یا «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» (نحل ۶۸)، و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که بروید در کوهها و آنجا خانه بسازید. اینها وحی فطری است،

<sup>۱</sup> این آیه را در بحث «کلام و کلمه» تفسیر کرده ام.

یعنی غریزه حیوانی و انسانی. آن چیزهایی که انسان در درونش با عقل خودش می‌فهمد. این وحی است. خدا نمی‌گوید کار خودت است، می‌گوید کار من است، من به تو این نیرو را داده‌ام. «مَنْ وَرَاءَ حِجَابٍ»، یعنی چیزهایی که انسان نمی‌داند و با همین عقلش و با همان وحی فطری می‌رود کشف می‌کند، اینهم وحی الهی است. می‌گوید: برو! برو تا بررسی به این معادن! طلاها! آهنها! و چیزهایی که در دل کوههاست! این «مَنْ وَرَاءَ حِجَابٍ» است! تو نمی‌دانستی، الآن کشف کردی! تو نمی‌دانی در این قرآن چه هست، «مَنْ وَرَاءَ حِجَابٍ»! پرده‌ها را می‌شکافی و می‌فهمی که قرآن چه هدایتی دارد! «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا»، یا اینکه خدا رسولی می‌فرستد و آنچه را که بخواهد از طریق او ابلاغ می‌کند. «فَيُوحِي يَأْذِنَهُ»، اینجا اذن الهی مطرح است. انسان در تمام این مراحل، چه وحی فطری، چه از پشت پرده، و یا از طریق ارسال رسل، با «اذن الهی» دارد کار می‌کند. «فَيُوحِي يَأْذِنَهُ مَا يَشَاءُ»، آن چیزی را که خدا بخواهد، پیامبر به اذن و اجازه او ابلاغ می‌کند.

آیات ۲۵ و ۲۶ سوره نجم: «فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى»، اول خدا این دعوی<sup>۱</sup> را خاتمه بدهد که دنیا و آخرت مال او است! انتهاء و ابتداء از آن او است! خدا این تشکیلات و نظام را آفریده! «وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا»<sup>۱</sup>، چه همه فرشته‌یی که در آسمانها و زمین هست و شفاعت آنها سودی نمی‌بخشد حتی ذره‌یی! «إِلَّا مَن بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»، جز بعد از آنکه خداوند اذن بدهد به

<sup>۱</sup> این آیه را در آن بخشی که وارد بحث شفاعت می‌شویم، باز هم مطرح خواهیم نمود.

هرکسی که بخواهد و از او خشنود باشد! حالا این آیه را با آن آیاتی که اذن به کافرهای نمی‌داد و می‌گفت: ساکت! حرف نزنید! اینجا فقط شاهد می‌تواند حرف بزند! در نظر بگیرید. خداوند به شاهد هر امتی در آنجا اذن می‌دهد که سخن بگوید!

تا اینجا تقریباً آیات مهم بحث اذن را برایتان توضیح دادم، ان شاء الله در جلسات بعد وارد مبحث شفاعت می‌شویم. نتیجه کلی اینکه دنیا و آخرت بر محور اذن الهی پدیدار گشته، بقاء و فناء آن هم به اذن او است و هدایت بشر هم در چهارچوب اذن الهی صورت می‌گیرد و کسی را یارای مداخله در این نظام نیست و توان تغییر دادن سنتهای الهی را ندارد. حتی انبیاء و ائمه و اولیاء علیهم السلام.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوات و السلام على سيد الرسل و خاتمهم

موضوع اصلی بحث ما «شفاعت در قرآن» است و چگونگی تحقق آن در روز قیامت. از این رو چون قرآن می گوید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره ۲۵۵)، چه کسی هست که بتواند در پیشگاه خدا شفاعت کند مگر به اذن او؟! به همین جهت «اذن الهی» را در آیات قرآن بررسی کردیم، و از تمامی آن آیات این نتیجه را گرفتیم که اذن الهی قوانینی است که خداوند بر نظام آفرینش حاکم کرده، و آن قوانین تغییر ناپذیر، تبدیل ناپذیر و تحویل ناپذیرند و اگر انسانی خارج از آن قوانین حرکت کند، به آن نتایجی که خداوند تحت عنوان اذن مقرر فرموده و باید از آن قوانین حاصل شود، نمی رسد. بناءبراین اذن الهی ناتج و ناشی از عمل انسان است، نه از کلام او! انسان نمی تواند به زبان مؤمن باشد و به قلب کافر! قرآن به کسی که به قلب کافر باشد و به زبان اظهار ایمان کند، «منافق» می گوید و به کسی که به قلب کافر باشد و به زبان هم اظهار کفر کند، «کافر»، و به کسی که به قلب مؤمن باشد، ولی در عمل و

عبادت دچار شرک شود، «مشرک» می‌گوید.

حال اگر این نتیجه را پذیرفته باشیم و به آن ایمان آورده باشیم که حاصل آنچه در قیامت نصیب انسان می‌شود، عملی است که در این دنیا انجام داده است، باید آیات «عمل» را در قرآن بررسی نماییم که در چهارچوب اذن الهی قرار می‌گیرد.

آیات ۶۷ و ۶۸ سوره آل عمران: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». صحبت از دین است. قرآن از دین ابراهیم سخن می‌گوید. آیا همین که انسان لفظاً معتقد و مؤمن به یک دین باشد، کافیست یا نه؟! یهودیت یکی از ادیان ابراهیمی است، مسیحیت هم یکی از ادیان ابراهیمی است، اما قرآن می‌گوید: ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی! بلکه «حَنِيفًا مُّسْلِمًا»<sup>۱</sup> یعنی کاملاً متمایل به اسلام، یعنی او کاملاً تسلیم امر پروردگار بود! «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، در عبادت شرک نمی‌آورد، یعنی در پرستش خدا، کس دیگری را، و بت دیگری را، و چیز دیگری را، و دنیا و هر چه در آن است را شریک خدا قرار نمی‌داد و فقط تسلیم امر خدا بود،<sup>۲</sup> «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ» (آل عمران ۶۸)، نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین اشخاص که بتوانند ادعاه کنند که ما به

<sup>۱</sup> «حنیف» یعنی کاملاً متمایل به حق

<sup>۲</sup> من چون آیات زیاد است، خیلی توضیح نمی‌دهم. قبلاً هم شبیه این آیات را در مبحث شرک بررسی کرده‌ام. شما خودتان این مباحث را کنار هم بچینید تا آن طرح اصلی قرآن از دینداری و مسلم بودن فرد برایتان روشن شود.

ابراهیم نزدیکیم، کسانی هستند که از او پیروی کرده‌اند. پس موضوع اطاعت است! این اذن الهی است! نمی‌شود کسی خارج از مسیر و مدار تبعیت ابراهیم و سایر انبیاء حرکت کند، و بعد اطمینان داشته باشد و توکل کند به شفاعت ایشان! بگوید: من فلانی را دوست داشتم! اظهار محبت به او می‌کردم! برای او گریه می‌کردم! برای او توی سر خودم می‌زدم! پس او مجبور و موظف است که در قیامت گناهان مرا وساطت کند! در واقع پارتی‌بازی کند! آیا معقول است؟! آیا این آیات آن را تأیید می‌کند؟! قرآن می‌گوید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»، ای یهودی! ای نصرانی! نمی‌توانی ادعاء کنی که من تابع ابراهیم هستم، مگر اینکه دقیقاً از او تبعیت و پیروی کنی! تو پیرو ابراهیم هستی!؟

آدم وقتی این آیات را نگاه می‌کند، از وضع مسلمان‌ها خیلی متأسف می‌شود! چقدر مسلمان‌ها از قرآن دور هستند! چطور جرأت می‌کنند خود را پیرو قرآن بدانند؟! ما باید از خودمان سؤال کنیم که پیامبر اسلام چه مذهبی داشت؟! از این مذاهب رایجی که در اسلام پدید آمده، کدام مذهب را داشت؟! پیامبر صوفی بود؟! شیعه بود؟! سنی بود؟! حنفی بود؟! مالکی بود؟! شیعه دوازده امامی بود؟! هفت امامی بود؟! صوفی گنابادی بود؟! پیامبر چه بود؟! چرا این را از خودمان نمی‌پرسیم؟! پیامبر کدام یک از این مذاهبی را که ما داریم، داشت؟! قرآن دارد می‌گوید: شما نمی‌توانید مدعی بشوید که ابراهیم نصرانی بود یا یهودی! پیامبر هم شیعه قرآن بود! مسلم بود!

تسلیم امر خدا بود! خارج از اذن الهی حرکت نمی کرد! کسانی که در دنیا از او پیروی کردند، در قیامت پیامبر اجازه می دهد در کنار او باشند و این می شود شفاعت! نه اینکه پیامبر برود پیش خدا و بگوید: اینها را که در دنیا شراب خوردند، ببخشید، چرا که اولاد مرا دوست داشتند! خود پیامبر می فرماید: «إِنِّي كُنْتُ جَالِسٌ عَلَى الْحَوْضِ»، لب حوض کوثر نشسته بودم، «فَرَأَيْتُ أَصْحَابِي يَرِدُوا عَلَيَّ»، دیدم اصحاب من دارند بر من وارد می شوند، یک مرتبه رویم را برگرداندم، دیدم: «فَأَخْلَجُوا مِنِّي دُونِي»، مثل اینکه همه آنها ربهوده شدند! هیچ یک از آنها نبودند! گفتم: «رَبِّ رِبِّ! أَصْحَابِي! أَصْحَابِي!»، خدایا اینها که در دنیا اصحاب من بودند! «إِنَّكَ لَا تَعْلَمُ مَا فَعَلُوا بِعَدِّكَ»، پیامبر! تو نمی دانی که بعد از تو چه کردند! رفتند در جهنم! روایت متواتر است، شیعه و سنی روایت کرده اند. آنجا این حرفها نیست! «إِنَّكَ لَا تَعْلَمُ مَا فَعَلُوا بِعَدِّكَ»، ای پیامبر! تو نمی دانی بعد از تو چه کردند! از راه تو جدا شدند! راه تو را تبعیت نکردند! به این مفتی نیست! این طور نیست که قیامت و بهشت را ما با پول بخریم! نماز نخوانیم و بعد پول بدهیم نماز استجاری بخریم تا برایمان بخوانند! مگر خدا معطل این چیزهاست؟! مگر خدا چهار رکعت نماز ما را می خواهد که بعد ما به خدا مدیون باشیم، مثلاً ده سال نماز و روزه به خدا مدیونیم، خودمان نتوانستیم دینمان را اداء کنیم، به یکی پول می دهیم که آقا شما دین مرا را اداء کن! مگر خدا معطل این نماز و روزه است؟! نماز برای خود تو بود! تو باید با این نماز اصلاح

می‌شدی! تو باید با این نماز به خدا نزدیک می‌شدی! تو باید با این نماز عبودیت و پرستش خودت را ثابت می‌کردی! مگر می‌شود یکی دیگر برای تو بخواند؟! بعد هم هر رکعتی که می‌خواند، می‌گوید: ده تومان شد! بیست تومان شد! سی تومان شد! و اصلاً فکرش توی این پول است که صبح تا شب چقدر کاسبی می‌کند، نه اینکه چقدر خدا را عبادت می‌کند! آخر این دین است که ما درست کرده‌ایم؟! چه

جوابی می‌تواند بدهد؟ -Zd

که پول دارم! بهترین ماشین را که دارم! بهترین زندگی را که دارم! بهترین کاخ را که دارم! پس نماز نمی خوانم، عبادت هم نمی کنم، پول می دهم و خدا مجبور است ببخشد! پول دادم خریدم! اصلاً این تلقی، از دین است؟! این تلقی، از قرآن است؟! به همین جهت خداوند رویش خط بطلان می کشد! می گوید: ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی! پیامبر اسلام نه شیعه بود و نه سنی! «مسلم» بود!

شما بیایید در روایت ائمه معصومین نگاه کنید، اگر جایی کلمه شیعه باشد، به معنای پیرو محض پیامبر و قرآن است. حضرت صادق به پیروانش می گوید: «یا شیعتنا کونوا لنا زیناً ولا تکونوا علینا شیناً»، ای پیروان ما! زینت ما باشید نه ننگ و عار ما! پس شیعه می تواند ننگ و عار باشد! به اسم که درست نمی شود! آن وقت زینت امام بودن یعنی چه؟! چطور ما شیعه می توانیم زینت ائمه باشیم؟! یعنی طوری قرآن را عمل کنیم که دیگران که خارج از این چهارچوب هستند، اما مدعی مسلمانی هستند و در مذاهب دیگر اسلام قرار دارند، بگویند اسلام اینها درست است! اطاعت اینها از خدا و رسول درست است! نه اینکه الآن ما را متهم کنند به رافضی بودن و بی دین و خارج از دین بودن! آیا کلام ائمه معصومین ما حق نبوده است؟! آیا حق را نمی شود گفت؟! یا نباید گفت؟! یا در گفتنش باید تقیه کرد؟! نه! مخصوصاً حالا! حق چیزی است که عقل می پذیرد! یکی از اهالی علم در یک برنامه رادیویی می گفت:

«ما یک شرع داخل داریم که «عقل» است و یک شرع خارج

داریم که «رسول» است (یا یک رسول داخل داریم که عقل است و یک عقل خارج داریم که رسول است). این دو تا با همدیگر موضوع هدایت را انجام می دهند. یک وقت می بینید که اجراء کردن بعضی از احکام موجب گسترش فحشاء در جامعه ایمانی می شود، «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (نور، ۱۹)، کسانی که دوست دارند فحشاء (کار زشت) در جامعه ایمانی توسعه پیدا کند، برای ایشان در دنیا و آخرت عذاب الیم است. الآن زمانی است که ما باید در فهم آیات احکام دقت بیشتری نماییم، برای اینکه ما با دنیا مواجه هستیم و در صورت کج فهمی قرآن و کلام الهی را مورد سرزنش و نکوهش قرار می دهیم<sup>۱</sup>

همان شخص درباره عصمت می گفت: «ما می گوییم «قول» باید قول معصوم باشد. معصوم نه به این معناست که نتواند گناه کند! می تواند گناه کند، ولی خودش را حفظ می کند. او به مقام و درجه‌یی رسیده است که در برابر کوچکترین خطاء و اشتباهی خودش را حفظ می کند. مثل یک پزشک یا داروسازی که بداند این محلول سمّ است، هر کاری انجام بدهند، نمی خورد! امام در برابر گناه این طور است! حتی اگر جانش هم برود، دست به گناه نمی زند،

<sup>۱</sup> خیلی جالب است که این بحثها به رادیو کشیده شده و جامعه روحانیت هم متوجه شده است که باید به گونه‌یی که عقول مستقلة دنیا و مردم بپذیرند، قرآن معرفی بشود، یعنی قرآن ضد عقل نیست.

چون می‌داند این سمّ است! این مهلک است!»<sup>۱</sup>

پس الآن زمانی نیست که در مورد مسأله‌ی تقیه کنیم و آن را نگوئیم، بلکه باید حق به گونه‌ی گفته شود که شرع داخل، یعنی عقل انسان بی‌غرض آن را بپذیرد. این خیلی مهم است که بیایند و عصمت را این‌طور معنا کنند که عامهٔ مردم بفهمند! چون اصلاً دوران آن دینداری خرافی گذشته است! اگر بخواهیم دین یک مسأله جهانی و همه‌گیر باشد، و انسانها به آن ایمان بیاورند، و زندگی انسانها را متحول کند، و یک جامعه ایمانی درست مبتنی بر عمل صالح ایجاد نماید، حتماً باید دین را از آن خرافات پاک کنیم.

خوب حالا ما می‌خواهیم این موضوع را عقلاً مطرح کنیم که آیا می‌شود خداوند رسول بفرستد، و آن رسول را مأمور تبلیغ کند، و به او بگوید: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» (مائده ۶۷)، «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (احزاب ۳۹)، و این پیامبران در این راه فقط از خدا بترسند و نه از کس دیگری! و این پیامبر در این راه تمام خطرات و سختی‌ها را بپذیرد، و چه همه انسان در رکاب او شهید می‌شوند که این دین جاری گردد و مردم ایمان بیاورند که عمل کنند، بعد خداوند یک عده‌ی را هم بفرستد و بگوید: خیلی خوب! من منصرف شدم! با اینکه این پیامبر هم خیلی زحمت کشید، ولی ما می‌بینیم که مردم نمی‌توانند عمل کنند، شما شهید

<sup>۱</sup> خیلی مهم است که این مباحث در رادیوی ما مطرح شود و عامهٔ مردم به آن

بشوید، تا این مردم برای شما گریه کنند و بدین وسیله ما آنها را ببخشیم!!! آیا این تناقض ندارد؟!

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» (آل عمران ۶۸)، پس موضوع، تبعیت و پیروی کردن است! کسانی که از ابراهیم تبعیت کردند، «وَهَذَا النَّبِيُّ»، و از این پیامبر - پیامبر اسلام - تبعیت کردند، «وَالَّذِينَ آمَنُوا»، و بعد هم از کسانی که ایمان آورده‌اند، تبعیت کردند، «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»، و خدا دوست مؤمنان است. ولایت بین انسان و خدا همین طور شکل نمی‌گیرد! به زبان شکل نمی‌گیرد! بلکه به ایمان شکل می‌گیرد! ایمان هم یک مرحله و دوره عملی انسان است که بر اساس صفات جمالی که کسب کرده انجام می‌دهد!

و اما آیه ۱۴۶ آل عمران: «وَكَايِنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ». در این آیه هم موضوع تبعیت و اطاعت و پایداری در این راه است. چه بسیار پیامبرانی بودند که در کنار آنها «رِبِّيُّونَ»، خداپرستان، کسانی که خدا را پروردگار خودشان گرفته‌اند، یعنی خدا را پرورش‌دهنده فکر و عقل و برنامه زندگی و تربیت و اخلاق خودشان گرفته‌اند، و او را به این سمت اتخاذ کرده‌اند، این «رِبِّيُّونَ» بسیار در کنار آن پیامبر مبارزه کردند، برای چه؟ برای اینکه جامعه بشری اصلاح را بپذیرد! عمل صالح را بپذیرد! ایمان به معاد بیاورد! ایمان به خدا بیاورد! از

<sup>۱</sup> ببینید قرآن این دو پیامبر را به هم می‌پیوندد و بدین وسیله تمام تاریخ انبیاء، از ابتداء تا انتهاء را یکی می‌کند.

شرک و بت پرستی و کفر دست بردارد! از نفاق دست بردارد! «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ»، در این راه اصلاً آنچه که به آنها از مصیبتها و بلاها اصابت کرده، ایشان را سست نکرده است! خوب این چیزی است که در مسلمانهای بعد از زمان پیامبر، رو به کاهش نهاد و کم کم افول کرد، یعنی مردم در دفاع از دین و اعتقادشان سست شدند. و وقتی که سست شدند، معاویه بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه غالب شد! یزید بر حسین بن علی غالب شد! و اگر این سستی در مردم پیش نمی آمد، اگر مردم کوفه سستی نمی کردند، اگر مردم در جنگ صفین سستی نمی کردند، این اتفاقها پیش نمی آمد! اگر انسان می خواهد که خودش را بگذارد در ترازوی الهی و بسنجد که آیا جزء «رَبِّيُون» هست یا نه؟ ببیند چقدر در دفاع از دین خدا پایداری و استواری می کند و سستی به خود راه نمی دهد.

در چه راهی؟ «فِي سَبِيلِ اللَّهِ». نمی گوید في سَبِيلِ الطَّاغُوت! «وَمَا ضَعُفُوا»، اظهار ناتوانی نکردند! این خیلی مهم است! مقام بسیار عالی و بلندی است که انسان کوشش کند به آنجا برسد که اظهار ناتوانی نکند! احساس ناتوانی دارای تبعات سوء است، و چه همه یاس و ناامیدی در نسلهای بعد به وجود می آورد! به عنوان مثال، اهل کوفه اظهار ناتوانی کردند، در نتیجه بچه هایشان تسلیم قدرتهای بعدی شدند و هیچ مقاومتی نکردند! بنی امیه بر ایشان حکومت کرد، بنی عباس حکومت کرد، و اصلاً دوران حکومتهای جور و ظلم پیش آمد! فکر نکنید که به یک جا ختم می شود! نه! در طول تاریخ ادامه

پیدا می‌کند! چون نسل به نسل این فرهنگ منتقل می‌شود! می‌گویند: نه! ما حالا نمی‌توانیم کاری انجام دهیم!

«وَمَا اسْتَكَاثُوا»، و خودشان را زمین‌گیر نکردند! می‌دانید «اسْتَكَاثَ» چیست؟ اینکه بگویند حالا وقتش نیست! یعنی خودشان را زمین‌گیر می‌کنند! می‌نشینند که ببینند حالا چه می‌شود؟! ببینید اساسیات مکاتب انبیاء این آیات است! برای اینکه بفهمیم اصلاً چه تفاوتی بین دینداری و اسلام معاویه و دینداری و اسلام علی هست، باید به این آیات خوب دقت کنیم! علی هرگز در هیچ شرایطی حقیقت را فداء مصلحت نکرد! همیشه مدافع حق بود! این خیلی مهم است که پیامبر از یک کسی تعریف کند! پیامبر می‌گوید: «الحق مع علي حيث ما دار يدور»<sup>۱</sup>، حق با علی است، هر جا که علی بگردد و بچرخد، حق دور او می‌چرخد! حق با اوست! خوب چرا این سخن پیامبر بعد از او زمین گذاشته شد؟! همه اصحاب که شنیده بودند! به سبب اظهار ناتوانی و اظهار زمین‌گیر شدن! به جهت اینکه

---

<sup>۱</sup> خبر متواتر است و اینقدر که این روایت در کتب اهل سنت هست، در کتب شیعه نیست. حالا ما از اهل سنت می‌پرسیم، مگر این روایت در کتابهای شما نیست، پس چرا حقانیت علی بن ابیطالب را انکار می‌کنید؟! البته ممکن است اشکال در خود ما باشد که به عنوان طرفداران علی با رفتارمان مانع می‌شویم که آنها نزدیک بشوند! اغلب اهل سنت، جبری هستند، یعنی معتقد به جبر هستند و ما اختیاری هستیم! آنها می‌گویند که این کسی که گمراه است، خدا خواسته که این‌طور باشد! آن هم که هدایت شده، خدا خواسته است و دست ما نیست! آنها هم به این شکل عمل به قرآن را زمین گذاشته‌اند!

انسان خودش را زمین گیر کند و بگوید حالا وقتش نیست! حالا وقتش نیست که از علی دفاع کنیم! شما مذاکرات فاطمه زهراء با اصحاب پیامبر را بعد از فوت پیامبر ببینید! پیش هر یک از آنها که رفت، گفتند: حالا وقتش نیست! می گفت: من یک خواهش دارم! یک بار دیگر در سقیفه جمع بشوید که من و علی هم باشیم! می گفتند: حالا وقتش نیست! بالاخره اینها هم از اصحاب هستند، شما هم که حکومت نمی خواهید! آری! ما حکومت نمی خواهیم! ولی «الحق مع علي»! آثار «وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَأْنُوا» را ببینید! اگر اظهار ناتوانی نکرده بودند و خودشان را زمین گیر نکرده بودند و نگفته بودند حالا وقتش نیست! اگر به همین یک آیه عمل کرده بودند، وضع اسلام چطور بود؟! خوب این آیه همیشه هست! برای ما هم است! قرآن همیشه هست!

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»، خداوند شکیبایان و آنهایی را که در راه حق پایداری می کنند و بر سر حق ایستادگی می کنند را دوست دارد.<sup>۱</sup> خداوند می گوید: من صابران را دوست دارم، اما اگر تو را هم که رفتی دنبال کار و زندگیت! دنبال رشوه دادن و گرفتن و ربا خوردن! دنبال تهمت زدن! دنبال قطع رحم، به جای صلّه رحم! تو را هم که رفتی دنبال اینها دوست داشته باشم، پس چه تفاوتی است بین شما که هر دو بیایید در بهشت؟! او با عمل خودش بیاید، تو هم

<sup>۱</sup> این آیات یادتان باشد که می خواهیم در مسأله شفاعت به آنها استناد کنیم.

بگویی که این معصوم، مثلاً اباعبدالله الحسین<sup>۱</sup>، شفاعت مرا می کند! آن وقت آیا خدا هر دو را دوست دارد؟! اگر این طور باشد که تناقض است! کدامش حق است؟! چه کسی باید توی بهشت برود؟!

قرآن می گوید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره ۲۵۷)، خداوند دوست کسانی است که ایمان آوردند! ایمان بدون عمل معنا نمی دهد! تمام حکماء، فقهاء و مفسرین گفته اند که ایمان اقرار به لسان است و عمل به ارکان! یعنی با دست و پا و چشم و زبان! زبانی که می گوید، باید عملش هم دنبالش باشد! ایمان بدون عمل نداریم!

«وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (آل عمران ۱۴۷). ببینید «رَبِّيُّون» در کنار انبیاء دست به مبارزه زده اند! در مبارزه سستی نکرده اند! در تبلیغ دین خدا اظهار ناتوانی نکرده اند! در مقابله با شرک و کفر و ظلم خودشان را زمین گیر نکرده اند! پایداری و شکیبایی کرده اند! حالا در برابر خدا که می ایستند، این طور دعاء می کنند! تفاوتشان را با ما ببینید! بعد از انجام این کارها اینگونه دعاء می کنند: «وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا»، سخنی نمی گویند جز آنکه که، «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا»، پروردگارا گناهان تأخیری ما را بیامرز! نمی گوید «إِثْم» را بیامرز! می گوید «ذنب» را بیامرز. «ذنب» آن کاری است که مثلاً باید دیروز می کردم، اما امروز آن را انجام دادم، یعنی با تأخیر انجام دادم.

«وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا»، و اگر در کارمان زیاده روی کردیم، ما را

<sup>۱</sup> ما شیعیان بیشتر روی شفاعت اباعبدالله الحسین سرمایه گذاری می کنیم!

بیامرز! چقدر تفاوت بین دعاء ما با دعاء ایشان وجود دارد! ما با خواندن یک دعاء، با شرکت در یک شب احیاء، با رفتن یک حج، هفتاد هزار ثواب شهید را می‌خواهیم! بعد آنها رفته‌اند و اینقدر در راه خدا زحمت کشیده‌اند، حالا تازه می‌ترسند و می‌گویند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا»! هنوز خودشان را پایین می‌دانند! حق هم همین است! مگر انسان می‌تواند به آن درجه از کمال برسد که مدعی بشود که من الآن «خليفة الله» کامل هستم!

«وَوَيْبَتْ أَقْدَامُنَا»، و گامهای ما را استوار بگردان! هنوز فکر می‌کنند که ممکن است گامهایشان و پاهایشان بلغزد و بار را به سر منزل مقصود نرسانند! «وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»، و ما را بر مردم کافر پیروز گردان! این غلبه، غلبه جسمی نیست که ما با شمشیر برویم و یک کشور کفر را بگیریم! این نصرت، نصرت معنوی است! یعنی ما بتوانیم فرهنگ، اندیشه و کتاب هدایت و راهنمایی تو را که پروردگار ما و خالق گیتی هستی، بر فرهنگ کفر غالب و پیروز نماییم! این می‌شود نصرت! نه اینکه من بتوانم یقۀ یک کافر را بگیرم و او را چهار تا سیلی بزنم، یا شمشیر را در شکمش فرو کنم! نه! پیامبر به امیرالمؤمنین، در هنگام حرکت به سوی یمن، برای مقابله با آن پیامبران دروغین که در آنجا ظهور کرده بودند، سفارش می‌کند: ای علی! در این سفر اگر یک نفر هم به دست تو هدایت شود، بهتر است از تمام آنچه که خورشید به آن می‌تابد! یعنی اگر تو تمام کرۀ زمین را هم برای من فتح کنی، و فرمان و حکمش را به

من بدهی، که من حاکم تمام کره زمین باشم، به درد نمی خورد! هدایت یک نفر بهتر است! این می شود نصرت الهی!

آن وقت خدا جواب می دهد: «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا» (آل عمران ۱۴۸)، خداوند پاداش و اجر دنیوی به آنها می دهد، «وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ»، و خوبی پاداش آخرت، یعنی بهترین پاداشهای آخرت را! «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، و خدا نیکوکاران را دوست دارد. «محسن» کیست؟ محسن همان صابر است! «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

احسان چیست؟! مثلاً قرآن می گوید: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (بقره ۸۳)، آیا احسان به پدر و مادر این است که ما به آنها پول بدهیم؟! واقعاً احسان به پدر و مادر چیست؟! ما باید خیلی به نظم قرآن دقت کنیم! ببینید قرآن می گوید: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، یعنی احسان با صبر همراه است! احسان به پدر و مادر از آنجایی شروع می شود که نگهداری آنها و رفت و آمد با آنها نیاز به صبر و استقامت دارد! نیاز به پایداری دارد! موقع احسان به آنها زمانی است که آنها نیاز به نگهداری دارند، زمانی است که نمی توانند خودشان را نگه دارند، لباسشان را کثیف می کنند! آنجاست که نباید به آنها «أف» گفته شود! اگر «أف» گفته شود، تمام اعمال انسان «حَبَطَ» می شود! دیگر اعمالش هیچ فایده‌یی ندارد و در پیشگاه پروردگار بی ارزش است و در نزد او مؤاخذه می شود! انسان باید با روی گشاده با آنها برخورد کند! بگوید: نه! اشکالی ندارد! ما در خدمت شما هستیم! درست می‌کنیم! تمیز

می‌کنیم! نگران نباشید! این می‌شود صبر! خدا این را می‌گوید احسان! پدر و مادر تا وقتی جوانند که در خدمت اولاد هستند! آنها به اولاد احسان می‌کنند! پس «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» از کجا شروع می‌شود؟! از آنجا که با آیه «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» هماهنگ باشد! بناءً بر این از آنجا آغاز می‌شود که نیاز به صبر و پایداری و بردباری باشد! و آلا بچه جلو پدر و مادرش جیغ و داد کند که من فلان چیز را می‌خواهم! این مداد را نمی‌خواهم، آن یکی را می‌خواهم! گریه هم می‌کند! اینها طوری نیست! عدم احسان به پدر و مادر هم نیست! یا مثلاً پدر و مادر می‌گویند: برو فلان چیز را بخر! فرزند می‌گوید: نه! نمی‌روم! خوب خودشان می‌روند می‌خرند! اینجاها نیازی به احسان نیست! احسان از آنجا شروع می‌شود که نیاز به صبر باشد!

حالا به آیات ۳۰ تا ۳۲ آل عمران نگاه می‌کنیم: می‌خواهم قضیه تبعیت و پیروی کاملاً برایتان روشن شود. «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمَلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا»، قیامت چه روزی است؟! روزی است که هر کس هر کاری که کرده و خودش هم یادش رفته، آنجا پیدایش می‌کند! ایمان آوردن به این آیات خیلی سخت است! مگر می‌شود؟! اگر آدم فکرش را بکند که این اعمال چطور آنجا ظاهر می‌شود، و چطور انسان اعمالش را می‌بیند، آن وقت می‌تواند در دنیا نمونه‌های آنها را پیدا کند! در همین دنیا هم همین‌طور است! انسان یک وقت ۶۰ سال، ۷۰ سال عمر می‌کند و در یک نقطه و یک لحظه، مجموع عملکرد خودش را در یک حادثه می‌بیند! همه آن را پیدا می‌کند!

هر نیکی که کرده آنجا حاضر است، «وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»، و همین طور هر بدی را که کرده آنجا حاضر می‌یابد و دوست دارد که ای کاش بین او و آن صحنه‌یی که اعمال او را دارد نشان می‌دهد، یک فاصلهٔ زمانی و مکانی طولانی بود! «أَمَدًا بَعِيدًا!»<sup>۱</sup> آنقدر که دیگر به هم نرسند! آری! آنجا انسان این آرزو را می‌کند! «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»، و به این جهت است که خدا شما را از خودش برحذر می‌دارد! یعنی نظام عالم این است! پس خدا دارد هشدار می‌دهد! «وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»، و خداوند نسبت به بندگان رؤوف است. به سبب همین رأفت و رحمت است که رسول می‌فرستد تا بندگان را هدایت کند و آنها را از عذاب محتوم برهاند.

اصلاً چرا «تحدیر»، یعنی هشدار دادن و انذار دادن در قرآن هست؟! یک مثال عینی: نظام عالم مثل یک سیستم است!<sup>۱</sup> همان‌طور عمل می‌کند. هر جزئی از این سیستم را که بردارید، بقیهٔ اجزاء از کار می‌افتد یا خراب می‌شود. سیستم متأثر از عواملی است که درون آن کار می‌کند. یعنی مثلاً اگر موتور ماشین بسوزد، متأثر از این است که روغن یا آب آن کم شده باشد، یعنی متأثر از همان عواملی است که درونش دارند کار می‌کنند. سیستم برای اینکه سالم کار کند نیاز به علائم انذار دهنده و هشدار دهنده دارد، یعنی داخل داشبورد ماشین چراغ می‌گذارند که اگر روغن تمام شود، روشن شود و هشدار بدهد! آمپر می‌گذارید که اگر حرارت بالا رفت،

<sup>۱</sup> امروز نظام عالم برای ما خیلی خوب قابل درک است.

نشان بدهد! این انذار است! مثلاً برای آبگرمکن شیر اطمینان می‌گذارند که اگر آب جوش آمد، سر برود. این هم نوعی انذار است! پس انذار وقتی است که درون سیستم در حال خراب شدن است! سیستم، وقتی بر اساس برنامه‌یی که به آن دادند کار نکند، هشدار می‌دهد! به همین جهت انبیاء الهی، ضمن اینکه بشارت می‌دهند، انذار هم می‌دهند! یعنی نظام، سیستم است! سیستم حتماً به علامت هشدار دهنده و انذار دهنده نیاز دارد! اگر نداشته باشد، کسی به سراغش نمی‌رود! شما با هر سیستمی که بخواهید کار کنید، می‌پرسید خوب اگر خراب شد، چطور متوجه شوم؟! می‌گوید: علائم انذار دهنده سیستم اینهاست! اینجا را نگاه کن! آنجا را نگاه کن! اینجا چراغ قرمز روشن می‌شود! آنجا چراغ سبز روشن می‌شود! پس این انذار و هشدار ضروری یک سیستم است تا بتواند خوب کار کند! پس کلام خدا هم چون بیان نظام عالم است و نوع برخورد انسان یا آن را مشخص می‌سازد، در عین حالی که «تحدیر» را می‌آورد - «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» - می‌گوید: «وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»، خداوند نسبت به بندگان رأفت و مهربانی دارد! او مهربان است! از این جهت برای سیستمش علامت تحدیر و هشدار و انذار دهنده می‌گذارد! اگر رؤوف نبود، می‌گذاشت آبگرمکن منفجر شود! موتور بسوزد! آری! از سر رأفت و مهربانی است که این کار را کرده و علائم هشدار دهنده گذاشته است! حالا می‌خواهید دقت کنید یا نکنید! اگر به چراغ هشدار اتومبیل که دارد شما را متوجه می‌سازد دقت

نکنید، کمی آن طرف تر می ایستد! می بینید که موتورش سوخته! بعضی از قطعاتش ذوب شده و دیگر به درد نمی خورد! حالا انسان می خواهد دقت کند، می خواهد دقت نکند! «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف ۲۹)!

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران ۳۱)، بگو ای پیامبر! اگر شما خدا را دوست می داشته‌اید، «كُنْتُمْ تُحِبُّونَ»، یعنی از قدیم مدعی بودید که ما خدا را دوست داریم، پس از من پیروی کنید، آن وقت خدا هم شما را دوست دارد و «ذُنُوبَكُمْ» شما را می آمرزد، و خدا آمرزنده‌ی رحیم است. «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» (آل عمران ۳۲)، بگو ای پیامبر! از خدا و رسول اطاعت کنید! «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»، و اگر پشت کردند، خدا کافران را دوست ندارد!

پیروی، تبعیت، پایداری، عدم ضعف، عدم زمین گیر کردن، عدم احساس ناتوانی، اینها همه مجموعاً انسان را به جایی می‌رساند که به جهت پایداری‌هایی که در راه احقاق حق و اعلاء «کلمة الله» کرده بتواند، به مرحله «رَبِّيُّونَ»، یعنی کسانی که خدایی و الهی شده‌اند، نزدیک بشود، و به مرحله‌ی گام بنهد و به آستانه‌ی جایی برسد که خداوند بگوید: من شما را دوست دارم! این مسأله خیلی مهم و اساسی است! اگر در دنیا دو نفر به نقطه‌ی برسند که به یکدیگر بگویند: من شما را دوست دارم، ببینید چه الفت و پیوندی بین دل‌های آنها به وجود می‌آید! حتی همین که در لفظ به جایی برسند

که جرأت بکنند این را بگویند، خیلی مهم است! پس این خیلی مهم است که انسان خودش را به جایی برساند که خدا به او بگوید: من تو را دوست دارم!

ان شاء الله همه از خدا بخواهیم که حتماً این توفیق را نصیب ما کند که بتوانیم با احراز آن صفاتی که در آیات بود، به درجه و مقامی خودمان را برسانیم که مورد محبت و دوست داشتن خدا قرار بگیریم.

نتیجه بررسی آیات بحث امروز هم این شد که انسان بدون عمل صالح و ایمان تعریف شده در کلام الهی، با توسل به این و آن نمی‌تواند به بهشت موعود داخل شود. بحث چند جلسه دیگر ادامه دارد تا موضوع کاملاً روشن شود.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته